

دانشکده ادبیات^{۱۷}

شماره ۲ سال هفتم

۱۳۳۸

دی ماه

* سرگذشت

سه هزار و پانصد ساله ایران^۱

از : دکتر ذبیح‌الله صفا

استاد کرسی تاریخ ادبیات فارسی

هر گاه سخن از تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران بمیان آید ، ناگزیریم از سرحدات امروزمین که مخلوق حوادث سیاسی و نظامی دو قرن اخیرست ، چشم بپوشیم ، و بحث خود را بسرزمین پهناوری که اصطلاحاً «فلات ایران» میگویند تممیم دهیم .
 'پشته' (فلات) یا بتعبیر دیگر «نجد» ایران یکی از پشته‌های پهناور آسیاست که حدّ جنوبی آن دریای فارس^۲ و دریای عمان ، و حدّ شمالیش دریای مازندران^۳ و رودخانه «کورا»^۴ و بیابان خوارزم^۵ ، و حدّ غربی آن دامنه‌های غربی کوه‌های زاگرس^۶ و حوزه آروند رود^۸ است . این پشته ها در مشرق بکوه‌های غربی دره سند و جبال دامنه‌های غربی پامیر و حوزه آمویه دریا (جیحون) محدودست . مساحت این پشته پهناور را ۲۶۰۰۰۰ کیلومتر مربع نوشته‌اند .

در این سرزمین وسیع از روزگار ان قدیم همواره زبان و لهجات مشابه و فرهنگ

* عنوان يك سخنرانی که نگارنده این سطور در رادیو تهران ایراد کرده است .

واحدی که بزبان و فرهنگ ایرانی معروفست رایج بود.

پیش از مهاجرت آریاییان ایرانی باین سرزمین اقوامی از نژادهای متفاوت و با تمدنهای متشابه در آن می زیستند که اطلاع محدودی از آنان در دست داریم.^۹ از میان این اقوام عیلامیان تمدنی قابل توجه داشته اند که از حدود چهار هزار سال پیش از میلاد شروع میشد.

در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد مسیح طوایفی از یک نژاد سفید پوست، ازدو راه جیحون و کوههای قفقاز بداخله نجد ایران روی آوردند. این قبایل شعبه‌یی از نژاد سفید پوست هندواروپایی^{۱۰} بودند که نزدیک سه هزار سال پیش از میلاد مسیح از هم نژادان خود جدا شدند^{۱۱} و با آسیای مرکزی مهاجرت کردند^{۱۲}. در آن روزگار عمر قبایل مذکور بیابان گردی و نگاهداری مواشی میگذشت و مانند همه صحرائشینان در سواری و تیراندازی چیره دست بودند. قبایل مهاجر مذکور دیرگاهی بایکدیگر در ناحیه‌یی از آسیای مرکزی که در دامنه های فلات پامیر و دره های حاصلخیز آمویه - دریابوس دریا گسترده بود، زندگی کردند و دسته‌یی از آنها هم ظاهر آدر ناحیه‌یی نزدیک دریایچه خوارزم، که در اوستا ائیرین و آجه^{۱۳} (ایران و یج) نامیده شده است، بسر بردند.^{۱۴} مجموع این اقوام بدو دسته اصلی منقسم میشدند. دسته‌یی را که خود از چند شعبه زورمند تشکیل میشد سَک^{۱۵} و دسته دیگر را که متمدن تر از دسته نخستین بود، آری می نامیدند.

قبایل سَک مردمی بیابانگرد و سوارانی شجاع و تیراندازی ماهر بودند که مدت‌ها در آنسوی سرحدات شمال و شمال شرق ایران باقی ماندند و از اقوام متعدد آنها نام دو دسته دام^{۱۶} و سئیریم^{۱۷} (که بنابر بعض اقوال ایرانی و پیاره‌یی قولهای دیگر سکایی بودند) در اوستا، و اسم دسته‌های دیگر^{۱۸} در کتیبه‌های پارسی باستان و کتب یونانیان آمده است. دسته‌هایی از این قبایل در دوره های مادی و هخامنشی چند بار بر آریاییان ایرانی تاختند^{۱۹} و نخستین بار داریوش بزرگ توانست قسمت اعظم آنها را یکچند

باطاعت دولت ایران در آورد^{۴۰}. مبارزات ممتد ایرانیان با سکاها تأثیر شگرفی در داستانهای ملی، از اوستا گرفته تا شاهنامه کرده و قسمتی از مواد تاریخ قهرمانی ما را تشکیل داده است. با این توضیح که چون در قرون بعد جای این اقوام سفید پوست آسیای مرکزی را قبایل زرد پوست اورال و آلتایی^{۴۱} گرفتند، همه وقایع داستانی که مربوط بآنها بود با اقوام زرد پوست تورانی نسبت داده شد^{۴۲} و حال آنکه بنا بر تحقیقات اخیر حتی قوم نوری^{۴۳} یعنی تورانی هم که نامش بارها در اوستا آمده، با همه پهلوانان و شاهان خود از اقوام هند و اروپایی آسیای مرکزی بوده است.

مهمترین هجوم و مهاجرت اقوام سَکْ بنواحی شرقی ایران در اواخر قرن دوم قبل از میلاد صورت گرفت^{۴۴} و این امر نتیجه فشارتهاجمی اقوام اورال و آلتایی بمنزلگاههای آنان در آسیای مرکزی بوده است. همسایگی اقوام زرد پوست با شاهنشاهی ایران از همین روز گار شروع شد^{۴۵}. بر اثر سکونت دسته‌بندی از اقوام سَکْ در نواحی شرقی ایران نام سیستان که تا آن روز گارزَر نَکْ بود تبدیل به «سَکِستان» و سیستان^{۴۶} شد و نام قدیم آن ولایت فقط برای شهر اصلی سیستان باقی ماند که تا قسمتی از عهد اسلامی زَرَنْج^{۴۷} نامیده میشد.

پیداست که حملات قبایل زرد پوست موجب مهاجرت‌های جمعی اقوام سَکْ از آسیای مرکزی و پیوستن آنها بشعبی از آن نژاد شد که در سواحل شرقی و شمالی دریای مازندران و اراضی شمال و شمال غرب دریای سیاه سکونت داشتند.

پیش ازین گفتیم که قبایل هند و اروپایی آسیای مرکزی بدو شعبه بزرگ سَکْ و «آری» منقسم میشد. قبایل «آری» که آنها را هند و ایرانی مینامیم، پدران دو ملت بزرگ ایران و هند بوده‌اند. این قبایل خود را «آری» یعنی شجاع و شریف مینامیدند و همین سبب هنگامی که شعبه‌بندی از آنان از هند و کوش گذشته و بر دره سند و قسمتی از اراضی هندوستان مسلط شدند آنرا «آری ورت»^{۴۸} خواندند و شعبه دیگر یعنی آن قوم که خود را «آئیری» نامید، بعد از سکونت در نجد ایران آنرا «آئیرین»^{۴۹} یعنی

سرزمین قوم آری نامید. این اسم در تمام دوره‌های تاریخی ایران تا روزگار ما باقی ماند. در لهجه‌های میانه ایرانی آنرا ایران و اِرانشتر و در لهجه‌های متأخر ایران و ایرانشهر تلفظ کرده‌اند.

مهاجرت قبایل آئیریه بایران دیرتر از اواسط هزاره دوم قبل از میلاد صورت نگرفته است. در این باره دلایل مختلفی در دست داریم، از آن جمله اطلاعاتی است که از متون هیتی^{۳۰} آسیای صغیر بدست می‌آید. این متون که متعلق به حدود چهارده قرن قبل از میلاد مسیح است، در اکتشافات بغاز کویبی^{۳۱} پایتخت هیتی‌ها بدست آمده و متضمن عهدنامه‌هایی بین اقوام میتانی^{۳۲} شمال بین النهرین و دولت هیتی است. در این عهدنامه امرای میتانی بخدایان آریایی مانند «میشر»^{۳۳}، «ورون»^{۳۴}، «ایندرا»^{۳۵} قسم یاد کرده‌اند^{۳۶} و همین امر دلالت بر نفوذ اقوام هندوایرانی پیش از تاریخ مذکور در فلات ایران.

مهاجرتهایی که از این اوان آغاز شده بود، مدت‌ها از راه مشرق و شمال^{۳۷} بایران ادامه یافت. در این مدت قبایلی که غالباً در حال حرکت بودند نواحی شمال غرب و مغرب و مرکز و مشرق ایران را از وجود بومیانی که در آن نواحی میزیسته‌اند، پاک کردند و خود جای آنان را گرفتند.

دسته‌یی که در شمال غرب و مغرب و قسمتی از نواحی مرکزی فلات ایران سکونت گزید، چنانکه از کتیبه‌های شلم نسر دوم پادشاه آشوری بر می‌آید، در قرن نهم قبل از میلاد از دو قبیله «مادی» و «پارسوا» (البته بنا بر ضبط آشوری) پدید می‌آمد که پادشاه آشور هر دورا در سال ۸۳۶ پیش از میلاد مطیع و باجگزار خود کرد^{۳۸}. در این تاریخ هنوز قبایل «پارس» در شمال دریاچه «اورمیه»^{۳۹} یعنی همان دریاچه‌یی که در متون اوستایی «چچچست»^{۴۰} و در متون پهلوی «چچست» و در شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی چچچست نامیده شده است، میزیستند و مسلماً مهاجر نشان بطرف جنوب بعد از این تاریخ صورت پذیرفت.

دسته دیگر که از رود جیحون گذشتند و در نواحی شرقی و شمال شرق ایران سکونت اختیار کردند، همان دسته‌اند که اوستا از میان آنان و بلهجه متداول بین آنان بوجود آمده بود. بشهادت گائاهای کهن مانند مهریشت و آبان یشت و قطعات کهن یسنها که همه آنها مقدم بر قرن پنجم و مربوط بازمندی میان قرن پنجم و دهم قبل از میلادست^{۴۱}، عده‌یی از امرای محلی بالقب «گوی»^{۴۲} یا «گی» یعنی «شاه» بر دسته مذکور حکومت میکردند و گویا گاه قلمرو تسلط خود را تا گرگان و مازندران از طرفی و دره سند از طرف دیگر، وسعت میدادند^{۴۳}. نخستین گی در اوستا «گوی گوات» (کیقباد) و بزرگترین آنان «گوی هئوسروه» (کیخسرو) و آخرین آنان «گوی ویشتاسپ» (کی گشتاسپ) حامی زرتشت پیغامبر است که نام او بدفعات در گائاهای ملاحظه میشود. اگر همچنانکه بثبوت پیوسته است، زرتشت پیغامبر در حدود ده قرن پیش از میلاد ظهور کرده باشد^{۴۴}، تاریخ سلسله کیان پیش از این تاریخ مربوط میشود. آنچه درباره پادشاهان بعد از کی گشتاسپ در تاریخ داستانی کیانیان می‌بینیم تأییدی است از سرگذشت پادشاهان هخامنشی و نماینده خاطرانیست که ایرانیان بعد از حمله اسکندر از آن سلسله حفظ کرده‌اند^{۴۵}.

از وضع آریائی‌ان مشرق ایران که خود بچندشعبه معتبر منقسم میشده‌اند، پیش از دوره هخامنشیان اطلاعات کافی نداریم مگر آنکه اشارات اوستا را با برخی از شواهد تاریخی منطبق سازیم و درین باب مورد استفاده قرار دهیم. اهمیت این دسته در آنست که بزرگترین مصلح آیین آریایی ایران زرتشت^{۴۶} سمیتمه^{۴۶}، علی‌رغم روایاتی که او را به «رگ» (ری) و «چنچست» (اوریه) منسوب میدارد^{۴۷}، از میانشان برخاست و پرستش دئوهای (دیوان) هندو ایرانی را که رب النوعهای غیر مجرد و نمایندگان عوامل مختلف طبیعی یا مفاهیم تجسم یافته معنوی بودند، پرستش مفاهیم مجرد تبدیل کرد و بتعبیر اصطلاحی مزدیسنا را که قریب بتوحید است، جانشین دیویسنا ساخت که همراه با شرک است.

این دسته اهمیت دیگری هم برای ما دارند و آن ایجاد عوامل و مواد اساسی تاریخ داستانی و حماسه های ملی ایرانست. قسمتی از تاریخ داستانی ایران که مقدم بر عهد هخامنشی بود دریکی از نسکهای مفقود اوستا موسوم به «چهردات نسک» آمده بود و در نسکهای موجود اوستا علی الخصوص در یسناها و یشتها هم قسمتهای مهمی از آن باقی مانده است. جنگها و جلادتهای امیران و ملوک طوایف پارتی هم که بعد از دوره اوستایی شهرت یافتند قسمت دیگری از مواد حماسه ملی ماست که ذهن داستان پرداز ایرانیان آنرا با حوادث و قهرمانان اوستایی از طرفی و بازمانده اطلاعات خود از سرگذشت شاهنشهان هخامنشی از طرفی دیگر بیوند داد و داستانهای مدون خداینامها و شاهنامها را ازین راه بوجود آورد.^{۴۸}

اما تاریخ مکتوب ایران بنحوی که یونانیان و رومیان و آرامیان و ارمنیان نوشته اند، و کتیبه های موجود و اشارات کتب عهد عمیق و بعضی از آثار مکشوفه در ایران و ممالک مجاور آنها را تأیید میکند، بوسیله ایرانیان مغرب و جنوب یعنی دسته بی شروع میشود که از کوههای قفقاز پیشته ایران راه جستند و بشعبی مانند آرائی^{۴۹} و مادی و پارسی انقسام یافتند و مدتها مطیع دولت آشور بودند.

قبایل ماد که از دیگر قبایل آریایی غربی زورمندتر بودند، بتدریج ولایاتی را که از ری شروع میشده و بطرف مغرب تا ارتفاعات زاگرس، و بطرف شمال و شمال غرب تا حدود رود کورا پیش میرفته است، مسکون ساختند. این همان ناحیه است که بسرزمین ماد بزرگ معروف است و بزرگترین شهرش «هگک متان» که آشوریان «آمادانا» مینامیدند و ما امروز «همدان» میگوییم، نام داشته است.

در همین شهر که نسل است که نخستین دولت تاریخی ایران غربی و مرکزی بدست «دیاگو» سال ۷۰۸ پیش از میلاد مسیح تشکیل شد. دولت ماد در یک قرن ونیم تسلط خود با منقرض ساختن دولت زورمند آشور، شاهنشاهی وسیعی که از جنوب ایران تا قسمتی

از اراضی آسیای صغیر امتداد داشته است، بوجود آورد^{۵۰} بدین ترتیب قبایل ماد نه تنها قبایل پراکنده آریایی ایران را متوجه دولتهای مستقل و متمرکز ساختند، بلکه نخستین دسته‌یی از قبایل ایرانی هستند که حدود فرمانروایی خود را بخارج از اراضی آریایی نشین ایران گشادند و تشکیل شاهنشاهی را بهم نژادان خود آموختند.

از سالی که قوم ماد نخستین بنای شاهنشاهی ایران را در مرکز و مغرب ایران نهاد تا روزگار ما ۲۶۶۸ سال و از آن تاریخ که هوخشتر پادشاه ماد امپراطوری آشور را در سال ۶۰۵ قبل از میلاد بر انداخت ۲۵۶۵ سال است.

شاهنشاهی ماد یکصد و پنجاه و هشت سال بعد از تأسیس بر افتاد. علت اساسی انقراض شاهنشاهی ماد فقدان تشکیلات منظم و راه یافتن تجمل در دستگاه دولت و دربار، وسستی و فتور سپاهیان بر اثر ثروت و افتراق و اختلاف در میان سران آن حکومت بود. در این حال دسته دیگری از قبایل غربی ایران که از چندی پیش قسمتی از جنوب ایران را از وجود بومیان پاک کرده و در آن سکونت جسته بودند، یعنی قبایل دهگانه پارس، برای ادامه مأموریت نژادی خود برخاستند.

بعد از آنکه «کوروش» پسر «گمبوجیه» از خاندان هخامنشی و از قبیلۀ پارس^{۵۱} هگمتان را در سال ۵۵۰ قبل از میلاد تسخیر کرد، شاهنشاهی زورمند ماد بزانو درآمد و جای خود را بشاهنشاهی هخامنشی یا پارسی داد.

شاهنشاهی هخامنشی که بر اراضی پهناوری از دره سند و پنجاب و فلات دامنه‌های غربی پامیر تا یونان و قرطاجنه فرمانروایی میکرد، از وسط قرن ششم تا اواخر قرن چهارم قبل از میلاد مسیح یعنی ۲۲۰ سال دنیای متمدن آن زمان را زیر سیطره و نفوذ خود داشت. در این دوره افتخار آمیز پادشاهان بزرگوارى مانند کوروش بزرگ و داریوش بزرگ و خشایارشا و اردشیر دراز دست (یا دراز انگل)^{۵۲} و امثال آنان بر دنیای متمدن عهد خود حکومت کردند^{۵۳} و ملت آریایی ایران فرصت یافت که فرهنگ و تمدن خود را

بنحو محسوسی پیش برد و بسیاری از رسوم غیر انسانی جهان قدیم را از قبیل غارت بلاد و قتل عامها و ویران کردن معابد و تحمیل عقاید مذهبی غالبان بر مغلوبان و قربان کردن فرزندان آدم برای بتها و رب النوعهای مصنوع از میان بردارد؛ نخستین بار تشکیلات منظم امپراطوری مبتنی بر قوانین و مقررات مدون بوجود آورد که برای تمام ممالک شاهنشاهی بیک سان اجرا میشد. آزاد منشی، احترام بعقاید وادیان و استفاده از استعدادهای ملل تابع در مسائل مختلف، از اختصاصات شاهنشاهی هخامنشی است.

غلبه اسکندر مقدونی که ایرانیان پیش از اسلام «ویرانکار» و «گنجستک» یعنی ملعون لقبش داده^{۵۴} و در عهد اسلامی بییغامبریش رسانیده اند^{۵۵}؛ و فتح تخت جمشید پس از سال ۳۳۰ قبل از میلاد، شکست همه آریاییان ایران نبود. این بار هم همان وضع را مشاهده میکنیم که در حمله عرب دیده شد. یعنی ایران غربی و جنوبی شکست یافت و ایران شرقی مقاومت کرد و در راه احیاء استقلال ایران بتکاپو افتاد. شصت و هفت سال بعد از مرگ اسکندر یعنی در سال ۲۵۶ پیش از میلاد «آشک اول» در سرزمین پرتو^{۵۶} یعنی خراسان علم استقلال برافراشت. اعقاب او بسرعت همه ایران را در اطاعت آوردند و سلوکیان یعنی بازماندگان سلوکوس نیکاتور^{۵۷} را، که جانشین اسکندر در مشرق شده بود، از نواحی غربی ایران بجناب سوریه و فلسطین راندند^{۵۸} و حکومت خاصی در ایران بوجود آوردند که از اجتماع عده پی ملوک طوایف پدید میآمد. از آشک تا اردوان بیست و هشت شاهنشاه پارتی، از سال ۲۵۶ پیش از میلاد تا سال ۲۲۴ میلادی (۴۸۰ سال)، بر ایران حکومت کردند و از میان آنان مردانی مانند مهرداد اول (۱۷۳-۱۳۶ ق. م.) و فرهاد دوم (۱۳۶-۱۲۸ ق. م.) و مهرداد دوم (۱۲۴-۸۷ ق. م.) و اردوان اول (۵۵-۳۷ ق. م.) و فرهاد چهارم (۳۷-۱ ق. م.) از مفاخر قوم آریایی ایرانی شمرده میشوند.

در دوران شاهنشاهی اشکانی، فرهنگ ایرانی که در برابر نفوذ فرهنگ یونانی بازپس می نشست، از خطر رهایی یافت و زبان پهلوی شمالی یا پهلوی اشکانی با خط مخصوصی که از اصل آرامی اقتباس شده بود، زبان رسمی کشور گردید و آثار مکتوب و

منظومی از آن بر جای مانده^{۵۹}. مهمترین خدمت اشکانیان بایران بعد از بیرون راندن یونانیان و احیاء استقلال این ملت، دفاع مرزانه آنانست از سرحدات مغرب و مشرق در برابر رومیان و مهاجمان زردپوست. شاهنشاهان اشکانی تا آخرین سالهای فرمانروایی خود همواره در برابر سرداران زبردست رومی و سپاهیان جنگجوی روم کامیاب و فاتح بودند^{۶۰} و اگر این سلسله با سلطنت چهارصد ساله خود دفاع ایران را از شرق و غرب بر عهده نمیگرفت، مسلماً کشور ما در آن دوران سخت پایمال زردپوستان اورال و آلتائی و بارومیان کشورستان میشد و شاید تمدن و فرهنگ دیگری در این کشور بوجود میآمد.

انقضای دولت اشکانی در سال ۲۲۴ میلادی که بر اثر شکست اردوان از اردشیر پاپکان صورت گرفته بود، در حقیقت جزئیك حادثه داخلی و انتقال حکومت از طوایف شرقی ایران به پارسیان و تبدیل حکومت ملوک طوایف غیردینی بیک حکومت مرکزی دینی چیزی دیگر نبود. ساسانیان نیز همان روش اشکانیان را در مدافعه دلیرانه از سرحدات شرقی و غربی ادامه دادند و حتی با تشکیلات منظم کشوری و لشکری توانستند گاهی بحدود شاهنشاهی هخامنشی نزدیک شوند. *مطالعات فرنگی*

شاهنشاهان نام آور ساسانی مانند اردشیر پاپکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی)، شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی)، شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی)، بهرام پنجم ملقب به گور (۴۲۰-۴۳۸ میلادی)، قباد^{۶۱} اول (۴۸۷-۵۳۱ میلادی)، خسرو اول انوشروان^{۶۲} (۵۳۱-۵۷۹ میلادی)، خسرو دوم آپرویز^{۶۳} (۵۹۰-۶۲۷ میلادی)، هر یک بسبب صاحب آرج و مقامی در تاریخ کشور ما و در آسپاهستند و خدمت بعضی از آنان بعلم و ادب و هنر فراموش ناشدنیست.

در دوره ساسانیان که بسال ۲۲۴ آغاز شده و با سلطنت ۳۴ شاهنشاه در ۶۵۲ میلادی پایان یافته است، تمدن ایران قدیم بکمال رسید. نه تنها در لهجه پهلوی شمالی

و جنوبی در پایان این عهد دارای سرمایه عظیمی از آثار منظوم و منثور دینی و غیر دینی بود، بلکه بر اثر امتزاج اطلاعات و عقاید ایرانیان با یونانیان و آرامیان و رومیان و هندوان، پیشرفتهای بسیار در علوم هم برای آنان حاصل گردید. در قرنهای پنجم و ششم و هفتم میلادی که بغلیه تازیان منتهی شد، مراکز متعدد زرتشتی و مانوی و عیسوی و یهودی که هر یک بنحوی سرگرم مسائل مختلف علوم از حکمت ایرانی یا خسروانی، فلسفه نو افلاطونی، منطق و علوم ارسطویی، طب و ریاضیات و نجوم و غیره بوده‌اند، در ایران وجود داشت و غالب این مراکز بعد از غلبه اسلام با تغییر زبانهای پهلوی و سریانی-عربی در شمار مراکز علمی اسلامی درآمدند و انتقال غالب علمای این حوزه‌ها به بغداد نخستین دوره نهضت علمی آن شهر را ایجاد کرد.^{۶۴}

غلبه عرب بر ایران در هدایت نور اسلام میسر شد. با اینحال کشاکش بین دین اسلام و دینهای رایج ایران یعنی دین زرتشتی، مانوی، مزدکی، عیسوی و یهودی و بودائی چهار قرن تمام بطول انجامید.^{۶۵} در تمام این مدت بُرد با اسلام بود و ضعف و فتور از آن ادیان پیشین. از میان ایرانیان بسرعتی عجیب مردان بزرگ و منتخبی در دستگاههای حکومت دینی خلفا رخنه کردند. وزیران و مشاوران حکومتی، سرداران، دبیران، عالمان فنون مختلف و شاعران و مؤلفان معروف در رشته‌های گوناگون از میان ملت ایران برخاستند. بتعبیر دیگر ملت ایران شکست سیاسی و دینی خود را با فتح فرهنگی و علمی جبران کرد و حتی بسیاری از مذاهب و فرقه‌های دینی اسلام مخلوق اندیشه‌های جوان ایرانیان و اجتهاد و نظر آنان در اعتقادات و فروع دین اسلام بوده‌است.^{۶۶}

کوششهای مداوم ایرانیان برای بازگرفتن استقلال سیاسی و احیاء زبان و ادب ملی خود داستانهای دلکشی دارد که از حوصله این مقال خارجست. قهرمانان بزرگ این بُرد ملی و نهضت‌های مردانه استقلال طلبی بصورت‌های گوناگون بمیدان مبارزه درآمدند. دسته‌ی از راه ترجمه و نشر کتبی که در ذکر مفاخر گذشته ایران

بود، و دسته‌یی با بیان آن مفاخر در اشعار دل‌انگیزی که به عربی می‌ساخته و منتشر می‌کرده‌اند.^{۶۷} گروهی از راه مقالات دینی، و فرقه‌یی از طریق نفوذهای سیاسی در دستگاہهای دولتی اسلام، وعده‌یی با توسل بشمشیر و باقیامهای نظامی خود این خدمت بزرگ را بر عهده گرفتند و آنرا مردانه دنبال کردند.^{۶۸}

از آن روز که آخرین کوشش منظم نظامی ایرانیان در نهاوند درهم شکست، یعنی از سال ۲۱ هجری، تا آن روز که سپاهیان ابومسلم خراسانی^{۶۹} فاتحانه بکوفه وارد شدند، تا امام عباسی عبدالله سفاح را بجای مروان بن محمد آخرین خلیفه اموی بر مسند خلافت نشانند، یکصد و یازده سال زمان گرفت. شصت و شش سال بعد، یعنی در سال ۱۹۸ هجری، طاهر ذوالیمینین^{۷۰} بغداد پایتخت عباسیان را با محاصره گشود و خلیفه عباسی را که با ایرانیان از در مبارزه در آمده بود بدیاریستی فرستاد.

در میان این دو سال قیامهای مردانه اسپهبد فیروز معروف به سنباد کبر بسال ۱۳۷ در ری^{۷۱}، و قیام استادسیس بسال ۱۵۰ در خراسان^{۷۲}، و قیام المقنع هشام بن حکیم بسال ۱۵۹ در ماوراءالنهر^{۷۳} هر یک بمنزله ضربتی تازه بر پیکر امپراطوری عرب بود. چندی بعد یعنی بسال ۲۰۱ هجری بابک خرم‌دینی^{۷۴} در آذربایجان بمبارزه با سپاهیان خلیفه برخاست و مقارن همین اوقات مازیار بن قارن^{۷۵} (م. ۲۲۴ هجری) در مازندران بکشتار موافقان خلافت بغداد سرگرم بود، و در قسمت بزرگی از این ایام خوارج سیستان در آن ولایت و گاهی در خراسان بسرداری مردانی جنگجوی مانند حمزه پسر آذک شاری^{۷۶} سرگرم مبارزه بودند.

در این گیرودارها حکومت خلفا در ایران راه سستی و فتور می‌پیمود و امارت‌های محلی ایران، احیاء میشد. در خراسان فرزندان طاهر ذوالیمینین استقلال داخلی خود را ادامه میدادند. طاهر بن حسین در سال ۲۰۵ هجری حکومت بسیاری از نواحی ایران را از مأمون گرفت و بعد از مرگ او اعقابش تا سال ۲۵۹ بر مسند فرمانروایی باقی

بودند. سیستان عملاً از ممالک تابعه خلفا منتزع شده بود.^{۷۷} نواحی پهناوری از گرگان و مازندران و رویان و دیلمان و گیلان بدست امرای قدیم و خاندان‌هایی که از عهد ساسانی باقی مانده بودند، اداره میشد.^{۷۸} و همینانند که سال ۲۵۰ هجری یکی از اخلاف علی بن ابیطالب را بنام حسن بن زید بمیان خود آوردند و علی‌رغم خلفای عباسی او را پیشوایی دینی پذیرفتند.^{۷۹} آذربایجان و اران و شروان و اراضی کوهستانی ناحیه جبال هم از جنب و جوش خالی نبود؛ ماوراء النهر نیز از حدود سال ۲۰۴ هجری در دست اعقاب سامان خدا افتاد و بزودی مرکز و منشأ حکومت بزرگ سامانی شد. خوارزم و غور و غر جستان را هم امرای محلی آنها اداره میکردند.

پس ملاحظه میکنید که فرمانروایی خلفا در ایران قرن دوم و سوم بیشتر اسمی بود تا رسمی و یکی از اسرار بقاء فرهنگ ما در گیر و دار حمله عرب همین است.

در دنبال کوشش‌هایی که تا اوایل قرن سوم برای باز گرفتن استقلال ایران شده بود، یعقوب لیث سیستانی از سر زمین پهلوانان کرشاسپی خروج کرد و شمشیر تیز خود را بجای منشور خلیفه عباسی بمیان نمود و با همان شمشیر بر آن و بهمراهی جنگجویان سیستان آهنگ فتح بغداد کرد.^{۸۰}

یعقوب لیث بزرگترین مرد نظامی و سیاسی ایرانست که بعد از ابو مسلم خراسانی از مشرق ایران برخاست. او نه تنها باقیام خود استقلال سیاسی قسمت بزرگی از ایران را زنده کرد، بلکه با تحریم شعر عربی در دستگاه خود و تشویق صاحب طبعان بیارسی گویی، ادب پارسی را هم استقلال بخشید. زبان پارسی دری از عهد او زبان رسمی در بارهای مشرق گشت و گنجور اصلی خزانه ادب پارسی اوست.

حکومتی که یعقوب لیث باقیام خود ایجاد کرده بود، بعد از وی میان برادر و برادرزادگان و بنی اعمامش باقی ماند تا در سال ۳۹۳ بدست محمود غزنوی بر افتاد. باقیام یعقوب تشکیل سلسله‌های مستقل ایرانی در نواحی مختلف این کشور

معمول گردید و از آن پس برای خلفا در ایران جز ریاست معنوی و دینی آن هم بصورت ظاهر چیزی باقی نماند.

دوران حکومت امرای ایرانی نژاد بر ایران که تا اواسط قرن پنجم هجری ادامه یافته و سلطنتهای اقتدار آمیز سامانیان و زیاریان و بوئیان و امثال آنها را متضمن بوده، دوران احیاء بسیاری از سنن ایرانی، پی ریزی نظم و نثر پارسی، ترویج علوم، آزادی افکار و آراء دینی و فلسفی، آبادی و رونق ایرانست. در همین عهدست که بزرگترین مفاخر علم و ادب ایران مانند ابوزید احمد بن سهل بلخی (م. ۳۲۲ هجری)^{۸۱}، محمد بن زکریای رازی (م. ۳۱۳ هجری)^{۸۲}، علی بن عباس مجوسی اهوازی (م. ۳۸۴ هجری)^{۸۳}، ابونصر فارابی (م. ۳۳۹ هجری)^{۸۴}، ابوعلی مسکویه (م. ۴۲۱ هجری)^{۸۵}، کوشیاز کیلی^{۸۶}، احمد بن عبدالجلیل سگزی (م. ۴۱۴ هجری)^{۸۷}، ابوالوفاء بوزجانی (م. ۳۸۷ هجری)^{۸۸}، ابوحنیفان توحیدی (م. ۴۰۰ هجری)^{۸۹}، ابوعلی بن سینا (م. ۴۲۸)^{۹۰}، ابوریحان بیرونی (م. ۴۴۰ هجری)^{۹۱}، بهمنیار بن مرزبان (م. ۴۵۸ هجری)^{۹۲} رودکی سمرقندی (م. ۳۲۹ هجری)^{۹۳} دقیقی (م. ۳۶۸)^{۹۴}، فردوسی طوسی (م. ۴۱۱)^{۹۵} ابوعلی بلعمی^{۹۶} و بسیاری از اینگونه آزادگان ظهور کردند.

از اوایل قرن چهارم تا میانه قرن پنجم هجری که ایران در دست سلاطین ایرانی نژاد و یا تربیت یافتگان ایرانی شده آنان بود، سلسله های صفاری (تا سال ۳۹۳) و سامانی (تا سال ۳۸۹) و زیاری (از ۳۱۸ بعد) و بویی (از ۳۲۰ بعد) و غزنوی (از ۳۵۱ بعد) و چندین سلسله کوچک دیگر مانند خوارزمشاهان، امرای چغانیان، فریغونیان، باوندیان، روادیان، شروانشاهان، شبانکارگان، دیبالمه اصفهان، شاران غرجستان و امرای غور، حلّ و عقد امور را در نواحی مختلف کشور در دست داشتند. بعضی از این سلسله ها در حمله ترکمانان سلجوقی از میان رفتند و بعضی تا اوایل قرن هفتم و یا بعد از آن باقی ماندند^{۹۷}.

همه این امراء و پادشاهان کوچک و بزرگ تشویق دانشمندان و نویسندگان

و شاعران را فریضه همت بلند خود داشتند و در احیاء رسوم ملی و حفظ آداب نیاکان و رفاه حال مردم سعی وافی می‌کردند چنانکه میتوان گفت دوره اعتلاء تمدن ایرانی و علوم و ادبیات اسلامی عهد همین مردان آزاده بزرگوار بوده است.

اما هر فرازی را نشیبی در پی است. این نشیب تند و طولانی هم برای ما از اواسط قرن پنجم تا چند قرن بر اثر استیلاء قبایل و غلامان وحشی و جان آوار زرد پوست آسیای مرکزی بپیش آمد.

انحطاط رعب‌انگیز تمدن و فرهنگ ایرانی بعد از غلبه ترکمانان سلجوقی، که شبهه‌ی ازغزان بوده‌اند، آغاز گشت. همراه غلبه این دسته پای بسی از زردپوستان آسیای مرکزی که در عرف مورخان و نویسندگان و شاعران عربی زبان و پارسی گوی «ترك» نامیده شده‌اند، از قبیل قرلقان، قراغزان، قفچاقان، قراخانیان، قراخطائیان، باضافه گروه بیشماری از مهاجران و غلامان که از قبایل زردپوست آسیای مرکزی برمی‌خاسته‌اند، بایران باز شد.^{۹۸} با تسلط این قبایل و غلامان نوخاسته بنای آزادگی فروریخت، بازار علم و هنر کاسد شد و فساد و تباهی در مبانی اخلاقی و اجتماعی راه جست و از همه بدتر ویرانی و نابسامانی و فقر و پریشانی از ناصیه کشور بارونق و آباد ایران پدیدار گشت.^{۹۹} این دیو خوربان مردم کُش اگر چه چند گاه قدرت ظاهری را در دست داشتند، لیکن هیچگاه بر قلوب ایرانیان حکومت نیافتند. مصداق گفتار ما سخنان بسیاری از گویندگان قرن پنجم و ششم است که هر يك بنحوی آن دیوسیرتان جانستان و خانه برافکن را بیاد انتقاد و گاه دشنام و ناسزا گرفته‌اند.^{۱۰۰}

از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم سلسله‌هایی از سلاطین و امرامند سلاجقه بزرگ (۴۳۱-۵۵۲ هجری)، سلاجقه عراق (۵۱۱-۵۹۰ هجری)، سلاجقه کرمان (۴۴۲-۵۸۲ هجری)، اتابکان عراق و آذربایجان (۵۳۱-۶۲۲ هجری)، اتابکان سلغری فارس (۵۴۳-۶۸۶ هجری)، خوارزمشاهان آل اتسز (۴۹۰-۶۲۸ هجری)، امرای

غوری، آل باوند و امثال آنها بر ایران تسلط داشتند. غالب این سلسله‌ها اگر چه اصلاً ایرانی نبودند لیکن بسرعت تحت تأثیر وزیران و دبیران و رجال بزرگ دربار خود که عادةً از خاندانهای معروف ایرانی انتخاب میشدند، با فرهنگ و تمدن ایرانی خومیگرفتند و بتعمیم و ترویج آن میپرداختند.

برخی از خاندانهای بزرگ ایرانی آن روزگار مانند آل برهان و آل صاعد و آل خچند، و آل عمران و خاندان منبعی و خاندان نظامی و نظایر آنها^{۱۰۱} در حقیقت حکم استخوان بندی تمدن و فرهنگ ایران را داشته و در تربیت فاضلان و شاعران و نویسندگان سهم عمده را بدست آورده بودند.

باشکست شرم‌انگیز محمد خوارزمشاه از چنگیز، و حملات مغول و تاتار از سال ۶۱۶ هجری ببعده، غوغایی از قتل و نهب و غارت و ویرانکاری در ایران برپا داشت. این داهیة عظمی از بزرگترین مصائبی است که میتوان در تاریخ ربع مسکون بدان باز خورد خاصه که در دنبال آن انقلابات و اتفاقات هول‌انگیز پیاپی در سرزمین ما رخ داد تا بحمله تیمور خون آشام بسال ۷۸۲ منتهی شد. اعقاب تیمور که تا ۹۰۷ بر ایران حکومت کردند اگر چه از قدرت تمرکز قوا و ایجاد امن و امان در ایران عاجز بودند لیکن در تربیت شاعران و هنرمندان توفیقی عظیم حاصل کردند.

بر رویهم حوادث سهمگینی که از سال ۶۱۶ تا سال جلوس شاه اسمعیل صفوی یعنی سال ۹۰۷ در ایران رخ داد، حکم ضربات پیاپی بر پیکر نیم جان ایران داشت. با این حوادث جان اوبار که سه قرن متوالی جریان داشت، بازمانده تمدن قدیم ایران براه نیستی افتاد و انحطاط بنهایت رسید. برآستی اگر در این دوره ممتد چندتن از متفکران که یا بازمانده ایام پیش از مغول و یا تربیت یافته مکتب آنان بوده‌اند، وجود نمیداشتند، کشور ما حکم زندانی سیاه پیدا میکرد که در میان دیوارهای سهمناک خود پیکر جهل و انحطاط و تباهی و فساد را جای داده باشد.

هیچ‌ملتی، حتی قویترین آنها، یارای تحمل این همه مصائب، مصائبی که از اواخر قرن پنجم آغاز و باول قرن دهم ختم شده است، نداشت. بسیاری از ملت‌های بزرگ تنها بایک حمله از حملات اینگونه و حشیان از صفحه جهان ناپدید شدند. تنها ملت ایران بود که پیشانی مردانه خود را از زیر بار آن همه مشکلات بی‌روزی بیرون آورد و باز نیروی مردان خود مهاجمان شرق و غرب را در برابر دروازه‌های کشور خود برانوا فکند.

دردوره پراهمیت صفوی که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ امتداد داشت، شاهنشاهی ایران با همان شکوه دیرین تجدید شد. بعد از زوال دولت ساسانی و حوادث پیاپی که در ایران رخ داد، نزدیک نه قرن ملت ایران و سلسله‌های کوچک و بزرگ‌گامرا و سلاطین ایرانی برای بازگرداندن کمال تشکیلاتی دوره ساسانیان کوشش کردند و این کوشش‌ها را ظهور شاه اسمعیل که بی‌تردید از نوابغ بزرگ تاریخ ایرانست، بنتیجه رسانید. ازین پس کشور مستقل ایران بسرحدات طبیعی خود رسید. شاهنشاهی صفوی از بسیاری جهات مشابه شاهنشاهی ساسانی است خاصه از لحاظ رسمی کردن یک مذهب خاص، تسلط دولت مرکزی بر حدود و ثغور طبیعی پشته ایران، ایجاد یک حکومت مرکزی مستقل و از میان بردن ملوک طوایف، رونق تجارت و زراعت و صنعت و هنر در ایران، ایجاد ابنیه و عمارات و آبادانیها، ایستادگی در برابر تاخت و تازهایی که از مشرق و مغرب برای غلبه بر ایران میشد... و امثال اینها. با اینحال باید قبول کرد که ایران عهد صفوی از بسیاری جهات نسبت با ایران عهد ساسانی باز پس‌تر بود و مسلماً برای مردمی که از زیر بار انحطاط چند صد ساله بیرون می‌آمدند پیشرفت سریعی که معاصران ما متوقعند امکان نداشت.

بعد از زوال دولت صفوی مهمترین وقایع سیاسی که در ایران رخ داد ظهور نادرشاه و تشکیل دولت افشاری (از ۱۱۴۸ بی‌بعد) و قیام کریمخان زند و ایجاد دولت زندیه از سال ۱۱۷۲ و تأسیس دولت قاجاری بدست آقا محمدخان از سال ۱۱۹۳ بی‌بعد

وزارت میرزاتقی خان امیر کبیر (از ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸) و اعلان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری قمری و تشکیل نخستین دوره مجلس شورای ملی ایران در همان سال، و کودتای رضاشاه کبیر بسال ۱۲۹۰ شمسی هجری و انقراض سلسله قاجاریه و تشکیل سلسله اصلاح طلب و ترقی خواه پهلوی بسال ۱۳۰۴ شمسی هجری همه از وقایع مهم قابل ذکرند.

۱ - مقصود از « سرگذشت سه هزار و پانصد ساله » خلاصه تاریخ قوم آریایی ایرانیست در کشور ایران از هزاره دوم پیش از میلاد تا روزگار ماکه اواخر هزاره دوم بعد از میلاد مسیح است و بحدود سه هزار و پانصد سال بالغ میگردد .

۲ - کلمه 'پشته' را من برای ترجمه «Plateau» انتخاب کرده ام . همین لغت فرانسوی است که چون خواستند آنرا پارسی در آورند، واژه «فلات» را بعنوان معادل آن برگزیده اند. گویا شباهت صوری (نه معنوی) میان «پلاتو» و «فلات» علت این امر بوده است . معنی این کلمه در لغت تازی هم تاحدی بترجمان یاری کرده و آنان را در انتخاب این واژه دلیر نموده بود. در تازی فلاة یعنی «دشت بی آب و گیاه یا بیابان بی آب» (منتهی الارب) و حال آنکه «پلاتو» در لغت فرانسوی بمعنی دشت مرتفع آمده است . بهر حال این واژه برای ترجمه لغت «Plateau» برگزیده شده است و من دلیلی نمی بینم که بعضی آنرا رها کنند و باز بلفظ نامهای تازی برگردند و يك لغت کم استعمال تازی را که «نجد» باشد از آنها بیرون کنند. باوصف این چون درسی چهل سال اخیر با استعمال این کلمه بجای پشته در زبان پارسی زیاد برخورد کرده ام، آنرا نیز در متن قید کرده ام . اما این را باید بگویم که «پشته» درست بهمان معنی «نجد» در پارسی دری و در بعضی لهجه های ایرانی (از آن جمله در لهجه شهیر زاد) بکار رفته و اگر قرار بر آنست که فلات را با معنی فارسی شده خود رها کنیم، من پشته را بر نجد برتری میدهم .

۳ - دریای فارس نام دیگر خلیج پارس (حدود العالم چاپ تهران، ص ۸) است. نام این دریا را یاقوت «بحر فارس» آورده است و میگوید که حمزه نام پارسی آنرا «زراه (= زره) کامسیر» نقل نموده و نیز گفته است که در شهر «مهر و بان» در جانب عبادان (آبادان) قسمتی از این دریا را «زراه (= زره) افرنگ» مینامیده اند. (رجوع شود به معجم البلدان یاقوت حموی ذیل: بحر فارس) .

۴ - دریای مازندران نام دیگری است از دریای (بحر) آبسکون، دریای (بحر) طبرستان، و دریای (بحر) گرگان و دریای خزر و دریای خزران؛ بنا بر قول حمزه بن الحسن این دریا را پارسیان «زره اکفوده (اکفرده)» و «اکفرده (اکفوده) دریا» می گفتند . رجوع شود به معجم البلدان یاقوت حموی ذیل: «بحر الخزر» .

۵ - «کورا» یا «کُور» رودخانه ایست در سرزمین امروزی قفقاز که از مغرب بشرق جاری است و بدریای مازندران میریزد .

۶ - بیابان خوارزم: «بیابانیست مشرقوی بر حدود مرو بگنجد تا بجیحون رسد،

جنوب وی بر حدود باوردونسا و فرا و دهستان و دریای خزران بگذرد تا بحدود اتل ، و مغرب وی رود اتل است، و شمال او رود جیحون است و دریای خوارزم و حدود غوز (= غز) تا بعد بلغار ، و این بیابان را خوارزم و غوز (= غز) خوانند ، و اندرین بیابان ریگیست از حدود بلخ بردارد و بر جنوب جیحون بگذرد تا بدریای خوارزم کشد ، و پهناش جای هست که يك منزلست و جای هست که هفت منزل « (حدود العالم ، چاپ تهران ص ۳۵) . این بیابان را مغارة الغزیه و مغارة خوارزم نیز می نامیده اند و ریگ خوارزم ، یا ریگ آموی جزئی از آنست. مجموع این بیابان بزرگ را امروز دشت ترکمان گویند و این درست ترجمه مغارة الغزیه است (غز = ترکمان) .

۷ - زاگرس (Zagros) سلسله کوههایی است که در مغرب پشته ایران از شمال غرب بجنوب شرق کشیده میشود .

۸ - اروندرود ، نامیست که ایرانیان برود دجله دادند :

باروند رود اندر آورد روی	چنان چون بود مرد دیهیم جوی
اگر پهلوانی ندانی زبان	بتازی تو اروندر دجله خوان...
چو آمد بنزدیک اروندر رود	فرستاد زی رودبانان درود ...

(فردوسی . داستان قیام فریدون برضحاك)

با توضیح فردوسی معلوم میشود که نام پهلوی دجله «اروند رود» است . «اروند» که عادة در پارسی قابل تبدیل به «الوند» است ، بمعنی سر اشیب تند ، و تند و تیز (در مورد کوه و بلندی که سر اشیبی تند داشته باشد و یا رودخانه ای که سرعت سرازیر و منحدر گردد) است . ریشه این کلمه در لغت اوستایی «اَوُرَوْنْت» Aurvant است بمعنی تیز و تند . (رجوع شود به E. Blohct ; Lexique des Fragments de l' Avesta. Paris, 1900, p. 5) این کلمه در اسم «الوند کوه» با تبدیل «ر» به لام باقی مانده است .

۹ - در دره ها و ناحیتهای حاصلخیز پشته ایران از روز گاران بسیار کهن اقوامی بسر می بردند که درباره نژاد و تمدن آنها اطلاعات کافی در دست نیست . با کوشهایی که در یک قرن اخیر در پشته ایران شده ، اطلاعاتی بدست آمده که سرعت در حال تکامل و پیشرفت است . بر رویهم از این کوشهای نکته مسلم میشود و آن اینکه بعضی از این اقوام ساکن در شهرها و روستاها بوده اند و ساختن ظروف و دفن کردن اجساد و رام کردن حیوانات و ساختن آلاتی از فلزات و نظایر این حوائج مدنی را میدانسته اند . تمدن برخی از این اقوام از چهار هزار سال قبل از میلاد تجاوز میکند . از قبایل معروف که پیش از مهاجرت ریائیان در این سرزمین می زیسته اند یکی نژاد کاسی (Kassites) است در کوهستانهای زاگرس که از قرن ۱۸ ق . م تا ۱۱۷۱ ق . م . بر بابل حکمروایی داشته اند . این قوم با عیلامیان و قوم اورارتی (Ourartiens) که در ارمنستان سکونت داشته اند ، و قوم میتانی که در شمال عراق ساکن بودند ، از یک نژاد بوده اند یعنی از نژادی که در امتداد زاگرس و دره های اطراف آن از شمال تا جنوب پراکنده بودند . - دیگر از این اقوام معروف قدیم عیلامیان هستند که در انزان و شوش حکومت داشته اند و گاه قلمرو حکومت آنان تا حدود

بابل میرسید و چنانکه در متن گفته ایم تاریخ تمدن آنان بحدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح بالغ می‌شد. در نواحی مرکزی و شمالی ایران نیز اطلاعاتی از اقوام و نژادهای دیگر در دست است که تمدن بعضی از آنان مانند ساکنان تپه سیلک کاشان قابل کمال توجه است. (در این باب مخصوصاً رجوع شود به: ایران از آغاز تا اسلام، تألیف آقای گیرشمن، ترجمه آقای دکتر محمد معین ص ۸ - ۵۶)

۱۰ - Indo - européen (enne). این اسم بر مجموعه اقوامی اطلاق میشود که زبانهای متقارب و هم‌ریشه‌ی با یکدیگر دارند و منزلگاههای اصلی آنها از هندوستان تا سواحل اقیانوس اطلس در اروپا (باضافه جزایر بریتانیای کبیر) گسترده است. در اینکه نخستین باشند نگاه قوم اصلی هند و اروپایی کجا بوده است، بحث است و علمای نژادشناس و زبان‌شناس قرن نوزدهم و بیستم عقاید متفاوتی در این باره ابراز کرده و از جمله نواحی که اسم برده‌اند: اروپای شرقی، اروپای شمالی (سرزمین اسکاندیناوی)، سواحل دریای سیاه، ناحیه‌ی آسیای مرکزی است.

۱۱ - قدیمترین اثر ادبی که ازین شعبه در دست است با واسطه هزاره دوم پیش از میلاد مسیح منسوبست (یعنی اجزاء قدیم ودا). محاسبه قرنهایی بین پیدا شدن ادبیات ودایی و مهاجرت دسته هندی شعبه مذکور از آسیای مرکزی به هند، ومدتی که بایست این دسته با دسته دیگر از شعبه مذکور در آسیای مرکزی زیسته باشد، محققان را بقبول تاریخ مذکور یعنی حدود سه هزار سال پیش از میلاد، برای مهاجرت آن شعبه از نژاد هند و اروپایی با آسیای مرکزی، برانگیخته است.

۱۲ - شعبه مذکور اصطلاحاً آریا (= آری = Arya) نامیده میشود و خود بدسته‌های سه گانه هندوان، ایرانیان و سکائیان منقسم می‌گردد. نام Arya (Aryen (enne)) از ایام قدیم بوسیله نویسندگان یونانی بهین معنی بکار میرفته است. رجوع شود به دائرة المعارف بزرگ لاروس - و به تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله ج ۱ چاپ اول ص ۱۵۳ بعد و به یسناها، آقای پورداد ج ۱ ص ۳۴ - علاوه برین در اشارات قدیم که از ایرانیان باقی مانده است اطلاق اسم آریایی بر ایرانیان زیاد است مثلاً داریوش بزرگ در کتیبه نقش رستم خود را «آریایی و از نژاد آریایی» شمرده است. و همچنین است در مهریشت که در آن بر اقامت منزلگاههای آریایی (آئیرین شئی نهم Airyana Shayanem) بوسیله مهر اشاره شده است (مهریشت بند ۱۳).

۱۳ - آئیرین و آجه Airyana - Vaējah اسم نخستین منزلگاه قوم آریایی و بنا بر عقیده اغلب نخستین منزلگاه قوم آریایی ایرانی بعد از جدا شدن از دسته‌های دیگر اقوام آریایی آسیای مرکزی است. این سرزمین را محققانی مانند تیل Tiele و یوستی Yusti و مارکوآرت Marquart و آندراس Andreas ناحیه خوارزم و خیوه کنونی میدانند.

درباره این کلمه و توضیحات کافی آن رجوع کنید به عنوان ایران و بیج درج ۱ یسنا، آقای پورداود، ص ۳۸ ببعد؛ و نیز رجوع شود به متن و حواشی صحایف ۱۲-۱۵ مزدا پرستی در ایران، ترجمه دکتر صفا از دورساله کریستن سن، تهران ۱۳۳۶. کلمه آئیرین - و آجهر برخی از مستشرقین (آندر آس و به پیروی از و کریستن سن Arthur Christensen) آریین و یوچه Aryana-Vyôcah خوانده اند ولی روایت سنتی این کلمه همانست که نوشته ایم. مزدا پرستی در ایران، دکتر صفا حاشیه ص ۱۳.

۱۴ - نخستین منزلگاههای قوم آریا یعنی شعبه‌ی ازهند و اروپائیان را که با آسیای مرکزی مهاجرت کرده اند، محققان در وسط دودره حاصلخیز سیحون و جیحون شمرده اند. برخی این ناحیه را در دامنه‌های فلات پامیر و سرچشمه‌های پر برکت دو رودخانه بزرگ مذکور دانسته، و بعضی آنرا در تمام قسمتهای حاصلخیز «آنسوی رود» (ماوراءالنهر) پنداشته اند.

۱۵ - Saka صورت ایرانی شده اسم یک دسته از قبایل آریایی است که بنا بر آنچه قبلاً گفته ایم با شعبه هند و ایرانی در قرون بسیار کهن در آسیای مرکزی میزیستند. این اسم همانست که در متون قدیم و جدید اروپایی بصورت Scythe, Sace, Sake (که خود از اصل یونانی «سکوٹ» اخذ شده است) آمده و بنا بر قول هرودت آنان خود نام خویش را Scolotes میگفته اند. بنا بر نقل جغرافیا نویسان و مورخانی مانند هرودت (Herodote) و کتزیاس Ktésias و ژوستن Justin و دیودور سیسیلی Diodore de Sicile اقوام سکایی بر اثر دلاوری و جنگاوری بسرعت آسیای مرکزی را تا حدود جیحون از یک سو و تا قفقاز و سواحل دریای سیاه از سوی دیگر تحت اختیار در آوردند. در اوایل قرن هفتم قبل از میلاد سکائیان از جبال قفقاز عبور کردند و بجانب بین النهرین سر ازیر شدند و در آنجا کوآکسارس پادشاه مادی را شکست دادند و سپس تا سرحدات مصر پیش رفتند. سکائیان در پیشرفت و غلبه خود خرابیهای بسیار آوردند و دولت ماد هم نتوانست آنانرا جز با حيله و قتل سرانشان در یکی از پذیراییهای رسی، از میان ببرد. هرودت شرح مفصلي از سکاهاى غربى و قبایل و مساکن و عادات و رسوم آنان داده که قابل مطالعه و دقت است. رجوع شود به تاریخ هرودت (کتاب ۱، ۴-۸۲) و نیز درباره سکاها رجوع شود به ایران باستان مرحوم مشیرالدوله، ج ۱ چاپ اول ص ۵۷۷-۶۱۸ و ج ۳ چاپ دوم ص ۲۲۵۶-۲۲۵۷ و ۲۲۶۲-۲۲۶۵.

۱۶ - Dâha کلمه سانسکریت اسم این قبیله «داس» بمعنی قبایل دشمن است که تاحدی هم صفات اهریمنی داشته باشند. داه یا دای (dâoi) یا داه Dahæ یک قبیله صحراگرد سکایی و بقولی ایرانی (مزدا پرستی در ایران قدیم ص ۸۵) هستند که در عصر اسکندر بنا بر نقل آریین Arrien در شمال گرگان (هیرکانیا) و مروسکونت داشتند. گویا قوم «داه» هیچگاه ناحیه واقع در شمال گرگان را رها نکرده و همانجا ماند بنحوی که نام آن قوم برین ناحیه گذارده و آنجا دهستان خوانده شده بود.

۱۷ - سَئیریم Saïrima - سارمات Sarmate. این اسم در بند ۱۴۳ از یشت ۱۳ (فروردین یشت) آمده است. دوهارله مملکت سئیریم را سوریه و آسیای غربی دانسته است (Avesta, p. 505). و [مارکوارت سئیریم راهمان قوم سوروماتای Sauromatai دانسته است بدین معنی که (سَئوروم - ات) Sauruma-ta با حرف مکرر u و حالت جمع «ت» برسم ایران شمالی در اصل «سئی ریم» با حرف مکرر «i» بوده است. . . . کلمه «سرم» از اوستای دوره اشکانی همان قوم «سارمات» در نزد نویسندگان قدیم یونانست و امکان هم دارد که «سوروماتای» و «سارمات» دو ملت مختلف باشند [مзда پرستی در ایران قدیم، ترجمه از دورساله کریستن سن بوسیله دکتر صفا، ص ۸۳-۸۴]. قبایل مختلف سارمات که نام آنها را از حدود قرن پنجم قبل از میلاد بعد در متون یونانی مانند تاریخ هرودت می بینیم، در سرزمینهای وسیعی از بالکان تا سواحل غربی دریای مازندران پراکنده بودند و این ناحیه وسیع را بدو بخش سارماتی غربی (اروپایی) و شرقی (آسیایی) منقسم می ساختند. بنابراین داستان قدیم قبایل سارمات یا سورومات (Sauromate) از اختلاط میان سکاها و نژاد آمازون (Amazone) بوجود آمدند. بهر حال قبایل سارمات از همان نژاد قبایل سکا بوده اند و بی شک با قبایل دیگر سکائی متحد بوده و با داریوش شاهنشاه هخامنشی مبارزه می کرده اند.

از مبارزات قبایل سارمات (سورومات) یعنی همان «قوم سئیریم» در اوستا، با ایرانیان در حماسه ملی مائتری در ایجاد داستان «سلم» (= سرم) و جنگ او به همراهی برادرش تور با ایرج باقی مانده است.

۱۸ - نام بعضی از دسته های اقوام سکا را در کتیبه های هخامنشی می بینیم مانند «سک هَنوم وَرُک» Saka-Haoma-varka (هَنوم = هوم: گیاه مقدس میان آریاییان قدیم که مسلماً نزد بنی اعمام آنان سکاها نیز مقدس بوده و در تشریفات مذهبی بکار میرفته است. - ورُک یعنی برگ)؛ و «سک تیگر خنودَه» Saka-Tigra-xaodah (یعنی سکائیان تیز خود) که هر دو از سکاهای ماوراء سیحون بوده اند؛ و نام سرزمین Sakâtyaya-tara-darayâ یعنی سرزمین سکائیان آنسوی دریا که مراد مساکن سکائیان آنسوی دریای سیاه یعنی دسته یی از سکاهای اروپاست.

۱۹ - رجوع شود به تاریخ ایران باستان، مرحوم مشیرالدوله ج ۱ ص ۱۸۲-۱۸۴

۲۰ - ایضاً ص ۶۱۱ بعد

۲۱ - Ouralo-Altaïque. این اسم بردستی از نژادها (وزبانهای آنها) اطلاق میشود که اقامتگاههای اصلیشان بین سلسله جبال اوزال (کوههایی در اروپای شرقی که حد فاصل میان اروپا و آسیاست) و کوههای آلتایی در منچوری بوده است و بعدها بر اثر پراکندن اقوام مذکور بشعب مختلف منقسم گردیدند. اسامی دیگری که اکنون به

زبانهای اورال و آلتایی داده میشود اینهاست: (اورالی: Ouralien؛ اوگروفلاندی Ougro-Finno؛ اوگرو آلتایی Ougro - Altaïque؛ فینو اوگرایی Finno - Ougrien؛ فینو تاتاری Finno-tatar؛ تورانی، و غیره.)

نژادهای اورال و آلتایی از نوع زردست پوستان و همانانند که در ادبیات فارسی به ترک و تورانی شهرت یافته اند و نژادهای متعددی از آنها مانند هون، قرقیز (خرخیز)، قارلق (قارلق، خرلیخ، خلخ) غز (ترکمان، تغزغز، تغوزا و غوز) قفقاق، کیماک، یغما، توخشی ققلی، خزر، تاتار، مغول، خطا، و امثال آنها در نزد ایرانیان شناخته شده اند.

۲۲ - مهاجرت آریاییان ایرانی بداخله ایران همچنانکه دیده ایم از چند راه و بتدریج صورت گرفت. وقتی پای نخستین اقوام آریایی بداخله پشته های ایران باز شد، بتدریج قبایل دیگری دنبال آنها بطرف ایران براه افتادند. لیکن ورود و نفوذ آنها باسانی وبدون جنگ وستیز با قبایل مقدم صورت نگرفت. علاوه بر این همه این اقوام و قبایل بعد از استقرار در پشته های ایران و در فاصله میان آمویه دریا و سیر دریا، تازه گرفتار دسته های دیگر از بنی اعمام هند و اروپایی خود یعنی قبایل سکا شدند که معمولاً در حدود سیحون و گاه تا داخله ماوراءالنهر و نواحی نزدیک آمویه دریا آنرا مورد تهاجم قرار میداده اند. جنگهای متعددی که ایرانیان با این اقوام کردند در ذهن ایرانیان شرقی موجب داستانهای قهرمانی بسیار شد و در روزگاران بعد با داستانهای اقوام و اشخاص تازه تری در آمیخت و در حماسه های ملی ما برجای ماند. چنانکه در متن مقاله گفته ام قبایل سکا بتدریج مورد تهاجم اقوام اورال و آلتایی قرار می گرفته و به عقب نشینی در برابر آنها ناگزیر می شده اند. همین امر باعث شد که بتدریج دسته هایی از اقوام سکا بداخله مرزهای شمال و شرقی ایران روی آورند و دسته های بزرگتر دیگر ببنی اعمام خود در اراضی شمال و مغرب دریای خزر یا دریای سیاه، یا اراضی شرقی شبه جزیره بالکان بیوندند و منزل گاههای خود را بزرگ پوستان بسپارند. وقتی ایرانیان با اقوام اورال و آلتایی جدید همسایه شدند بتدریج تمام وقایعی را که از سرزمینهای آنسوی جیحون و اطراف سیحون بخاطر داشتند بساکنان جدید آن نواحی نسبت دادند و یاد سکا ئیان را از خاطر زدودند.

۲۳ - **توری** Turya کلمه اوستایی نسبت به تور (Tûra) است، یعنی تورانی.

توران در داستانهای قهرمانی ایرانیان و در تاریخ داستانی اسمی است برای سرزمینهایی که در شمال شرق ایران قرار گرفته و این نام متعلق بدوره ایست که اندکی پیش از دوره متوسط تاریخ ایران یادر اوایل آن دوره واقعت. چنانکه میدانیم در زبان پهلوی یکی از ادوات نسبت «ان» است خواه بکسی (وژرگتر بوختگان، بهمن سپند

داتان، رام وشتاسپان ...) وخواه بطایفه و قومی (خوزان، دیلمان ...). پس «توران» یعنی ناحیه منسوب به قوم «تور» .

اسم قبیله تور در اوستا چند بار آمده (یشت ۱۳ بندهای ۱۱۳، ۱۲۳ و یشت ۱۷ بندهای ۵۵، ۵۶) و با لقب آسواسپ *âsu-aspa* یعنی «دارنده اسب تیزرو» مذکور افتاده و دشمن ایرانیان شمرده شده است. این کلمه در مورد نسبت توریه *Turya* (یعنی توری، تورانی) است و سرزمین قوم تور یعنی توران در اوستا تورین *Turyana* است. در میان مردم توران مردم پاکدین و معتقد بزمردینا نیز بسر میبردند (یسنای ۱۲ بند ۴؛ فروردین یشت بندهای ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۴۳ ...).

با استفاده از اشاره آبان یشت (بندهای ۵۳ - ۵۹) بجنگ توس-تهم سپهبد و جوانان خاندان و-اسی (ویسه) در گذرگاه «خشتر سوک» بر فراز کنگ دژ، میتوان محل سکونت تورانیان را معلوم کرد. کنگ دژ بنا بر تحقیق مارکوآرت *Marquart* در محل «بخارا» بوده و بنا بر این محل سکونت قوم تورانی آنسوی جیحون، میان بخارا و دریاچه خوارزم قرار داشته و این تحقیق هم آهنگ است با ترجمه ارمنی بطلیبوس که توران را در آن همان خوارزم دانسته اند (رجوع شود به مقاله استاد مینورسکی *Minorsky* بعنوان توران در دایرة المعارف اسلامی). همین تحقیق ما را مساعدت میکند که درباره نژاد تورانی هم متوسل بحدسهای راه برنده بی شویم و آن نژاد را شعبه بی از نژاد آریایی ایرانی بدانیم و خط بطلان بر تمام اشاراتی که از متون پهلوی بیعد درباره ترک دانستن تورانیان شده است، بکشیم (در این باره نخست بمقاله مذکور از استاد و دوست فاضلم آقای مینورسکی و سپس بمطالعات نگارنده در کتاب حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم ۱۳۳۳ ص ۶۱۳ - ۶۱۶ رجوع کنید) و چنین فرض کنیم که تورانیان اصلا از خویشاوندان آریایی ایرانیان بودند منتهی قوم ایرانی که بسرزمین ایران مهاجرت کرده و شهرنشین شده بودند، قبایل آریایی دیگری را که هنوز چادرنشینی میکرده و بسرزمین آباد مجاور خود در طلب نعمت هجوم میآورده اند، باز پس می رانده و غیر از خود می شمرده اند. نام شاهان و پهلوانان تورانی مانند فرنگر سین *Frangrasyana* (فراسیاب، فراسیاب)، *اغر ارث Aghraeratha* (اگریرث) و *گر سو ز کد Keresavazda* (کرسیوز) و *آر جت اسپ Aredjat-aspa* (ارجاسپ) (دارنده اسب باارج) و *و ند ر مئی نیش Wandaremainish* (= اندیرمان در شاهنامه) و *و اسک Vaesaka* و خاندان او، همه نامهای آریایی ایرانی است و هیچ صورت باسامی و کلمات اورال و آلتایی نیمانند و مطلقا شباهتی ندارد، و اصولا آریاییان ایرانی در دوره تدوین اوستا با قبایل زرد پوست اورال و آلتایی همسایگی و از آنان اطلاعی نداشته اند.

۲۴ - هجوم و فشار قبایل سَکّ بمرزهای شاهنشاهی اشکانی در اواسط قرن دوم قبل از میلاد رخ داد. علت این حادثه آن بود که دسته‌هایی از قبایل اورال و آلتایی بعد از احداث دیوار عظیم چین بفرمان «تسین» امپراطور چین، راه مهاجمات خود را از آن کشور بجانب مغرب تبدیل کردند و بعضی از قبایل سکائی که در آسیای مرکزی سکونت داشتند آغاز تعرض نمودند. شروع این تعرضها بوسیله قبایل «یوئه‌چی» بود که خود مورد تهاجم قبایل «هون» (در کتاب پهلوی آیاتکار زَریران: خیونان) و شکست از آنان در حدود سال ۲۰۰ پیش از میلاد واقع شدند. قبایل یوئه‌چی که منزلگاههای خود را از کف داده بودند، بحدود اراضی شرقی سیحون حمله ور شدند و قبایل سکارا بجانب جنوب غربی راندند. نخستین شاهنشاه اشکانی که با این قوم مواجه شد، فرهاد دوم (۱۳۶-۱۲۷ پیش از میلاد) بود که در جنگ با این قبایل بقتل رسید. مقارن همین احوال قبایل سکا بدولت یونانی باختر حمله ور شدند و در سرزمین افغانستان کنونی استقرار یافتند و یونانیهای باختر را بجانب کابل و دره سند راندند. چندی بعد باقی مانده دولت یونانی باختر در یونان نیز بدست مهاجمان سکا از میان رفت و این امر منجر بتشکیل دولت تازه هندوسکایی از حدود رُخج تا دره سند گشت.

امر دیگری که ازین حملات نتیجه شد سکونت قبایلی از سکاهاى اطراف سیحون و آنسوی جیحون در سرزمین سیستان است. پیش از این تاریخ یعنی پیش از قرن دوم قبل از میلاد نام سیستان در روایات ایرانی زرنک Zaranka بود و این همان نامست که یونانیان در نگیانا Drangiana می نوشته و آنرا از شمال محدود به آریانا (خراسان) و آراخوزیا Arachosia (رُخج) در مشرق و گدروزیا Gedrosia در جنوب و کرمانیا Caramania (کرمان) در مغرب می نموده اند.

زرنک (در نگیانا) ازین پس یعنی بعد از قرن دوم پیش از میلاد به «سکستان» تبدیل یافت و همین کلمه است که در عهد اسلامی به سجستان و سیستان مبدل شد. در زبان پارسی نسبت باین ولایت همواره بصورت «سگزی» باقی مانده و در این حالت ریشه اصلی کلمه حفظ شده است.

۲۵ - از قرن دوم میلادی بپس ایران در سرحدات شرقی نجد ایران با قبایلی از نژادهای اورال و آلتایی آشنایی یافتند و در آثار ادبی منسوب بقرون میلادی آنان را گاه خیون و گاه هفتال و آخر کار ترک نامیدند و همین کلمه است که در دوره اسلامی در همه کتب پارسی و عربی برای تسمیه تمام قبایل زردپوست آسیای مرکزی بکار رفته است (رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲، تهران ۱۳۳۶، ص ۷۷ بپس) و در حماسه‌های ملی ایران نیز که تاریخ تشکیل و تدوین آن بپس از تاریخ مذکور منسوب میگردد، هیئت وقایعی که میان اقوام آریایی ایرانی با دیگر اقوام آریایی آنسوی جیحون

و کرانه‌های سیحون رخ داده، بهمین نژادهای زردپوست نسبت داده شده است (رجوع شود بهمین مقاله حاشیه شماره ۲۳)

۲۶ - رجوع شود به حاشیه شماره ۲۴ از همین مقاله

۲۷ - رجوع شود به معجم البلدان یا قوت، ذیل کلمه زرنج

۲۸ - آری و رت Aryavarta نامی است که دسته قبایل آری که بسرزمین هند مهاجرت کرده بودند، بدان دادند؛ و علاوه برین آن سرزمین را «بهارت ورتش» Bhāratavarsha یا بهارت بهومی Bhāratabhumi هم گفته‌اند. نام «هند» را ایرانیان بسرزمین مذکور داده‌اند (رجوع شود به یسنا، آقای پور داود، ج ۱ ص ۳۴)

۲۹ - Airyana (ایران) یعنی سرزمین قوم آیری Airya است. غیر ایرانی را می‌بایست آن آیری (Anairya) و غیر ایران را آن آیرین (Anairyana) بنامند. کلمه آیرین در لهجه پهلوی ایران êrān و در فارسی ایران شده است و واژه آن آیرین در پهلوی ایران (بایا، مجهول) تلفظ میشده و اگر در فارسی بکار میرفت قاعده «آیران» بایا معروف خوانده میشده.

۳۰ - قوم هیتی (Hittite یا Hétéen یا Héthéen) در زبان یونانی ختایوس Khettaios نامیده میشد و در زبان سریانی ختی Khati نام داشت. هیتیان یکی از اقوام قدیم آسیا هستند که در دوره‌های بسیار مقدم تاریخی درحوزه رودخانه هالیس Halys و حوزه علیای رودخانه فرات سکونت اختیار کرده بودند. این قوم روزگاری فرمانبردار امپراطوری آشوری و چندی فرمانبردار فرعونان مصری بودند. قوم هیتی بت پرست بودند و رب‌الاربابشان خاتی Khâti نام داشت؛ روش حکومت ملوک طوایف در میان آنان رائج بود و همه امیران از یک پادشاه بزرگ اطاعت می‌کردند. هیتیان بعد از چندین قرن حکمروایی بر سرزمینهایی از آسیای صغیر و سوریه و دره‌های علیای فرات در قرن نهم پیش از میلاد مطیع آشور شدند و دیگر دربی تحصیل استقلال برنخواستند و از میان رفتند.

۳۱ - بغاز کویی Boghazkoï یا بغاز کیوئی Boghaz-Keui نام قریه‌یی است در ترکیه در شهرستان انقره (آنکارا). در ارتفاعات مشرف برین دهکده خرابه‌های شهر پتربوم Ptérium قرار دارد.

۳۲ - درباره قوم میتانی اجمالاً رجوع شود به حاشیه شماره ۹ از همین مقاله

۳۳ - میثر Mithra در سانسکریت میترا Mitra و در پهلوی متر Mitre و در فارسی مهر است. میثر نام یکی از مهمترین ایزدان آیین اوستایی بوده است. ستایش این ایزد ریشه‌های ایرانی دارد و خود موجب ظهور آیین خاصی بنام مهرپرستی Mitraisme شده است. درباره مهر رجوع شود به یشتها، تألیف آقای پور داود، ج ۱ ص ۳۹۲ بعد

Varuna - ۲۴

۳۵ - Indra - خدای جنگ در نزد هند و ایرانیان

۳۶ - توضیح این مقال آنست که در یکی از متون بغاز کوی متعلق با آغاز قرن چهاردهم پیش از میلاد، چهار نام از خدایان آریایی را می‌یابیم که پادشاهان میتانی آنها را می‌پرستیده‌اند و آنها عبارتند از: میترا، ورون، ایندرا، ناس-تیاس (Nasatyas). پیداشدن نامهای این خدایان باعث پیدایش چند نظر شده است. بعضی تصور کرده‌اند که عده‌یی از هندوان یا همسایگان آنان که خدایان ودایی را می‌پرستیده‌اند، با آسیای صغیر مهاجرت کرده و این اسمها را با خود برده‌اند. برخی دیگر می‌پندارند که این مهاجران آریائیانی بوده‌اند که از آنسوی دریای مازندران آمده و عقاید اجداد هند و ایرانی را با خود آورده بودند. نظری که مقبول تر و نزدیکتر بصواب باشد آنست که میتانیان نامهای این خدایان را از همسایگان تازه خود که در نجد ایران پیدا شده بودند، یعنی از آریاییان ایرانی اخذ کرده و آنان نیز بنوبه خود از نیاکان هند و ایرانی خود بارث برده بودند. بدین ترتیب نتیجه میشود که ظهور آریاییان در نجد ایران پیش از اوایل قرن چهاردهم پیش از میلاد مسیح وقوع یافته است. در این باره مخصوصاً رجوع شود به: کریستن سن، ملاحظاتی دربارهٔ قدیمترین عهد آیین زرتشتی (در مجموعهٔ مزدا پرستی در ایران قدیم، ترجمهٔ دکتر صفا ص ۲۳-۲۶)

۳۷ - دربارهٔ راه مهاجرت آریائیان بنجد ایران نظر معقول تر آنست که دسته‌یی بزرگ از آنان از جانب جیحون بایران آمده باشند. در این باب از میان منابع و ماخذ قدیم شاید از همه بیشتر بتوان با اشارهٔ اوستا در فرگرد اول و ندیداد اعتماد کرد. در این فرگرد ابتدا از خلق «آئیرین و آجه» بمشیت «آهور مزدا» سخن میرود و بعد گفته میشود که بر اثر ویرانکاری اهریمن در آن سرزمین سرماییی سخت حکمفرما شد چنانکه ده ماه زمستان بود و دو ماه تابستان، و آن دو ماه نیز برای آب و خاک و گیاه سرد بوده است. آنگاه اهور مزدا سرزمینهای بار آور دیگر را خلق کرد مانند سوغند (Sughdha سفند)، مورو (Mouru مرو)، باخندی (Bākhndhi بلخ)، نیسایه (Nisāya نسا) میان مرو و بلخ، هراتو (Haraeva هرات). هراتو در کلمهٔ هر یوه که در مورد نسبت بمرو استعمال میشود، باقی مانده است، و آکریت (Vaekereta کابل)، اوژو (Urva شهری که می‌بایست قاعدهٔ درخراسان بوده باشد)، و خننگت (Khnengta در سرزمین وهر کن Vehr kana (گرگان. همان اسم که در کتیبه‌های بیستون و ژر کن Varkana و در متون یونانی هیرکانیا Hyrcania ضبط شده است)، و نواحی دیگری که با ناحیهٔ قندهار (هر گیتی Haragaiti) و هلمند (هائومت Haetumant) وری (رَغ Rāgha) [این شهر را در تفاسیر پهلوی همان ری که در کنار تهران حالیه واقع بود میدانند لیکن کیپرت Kiepert و بر اثر اودوهارله De Harlez معتقد بودند

که این شهر «راگایا Ragaia» واقع در سرزمین «برئو» یعنی پارت است که بطلمیوس در کتاب جغرافیای خود بدان اشاره میکند. در دنبال این اسامی سرزمین‌های دیگری تا هپتا هندو Hapta hindu یعنی قسمتی از سرزمین سند و حدود هند در این فرگرد آمده است. این ناحیتها که آریائیان از یکی بدیگری، در نتیجه ابتلاآتیی که در هر یک پیش آمده بود، مهاجرت کرده‌اند، خط سیر حرکت آریائیان را از جنوب دریاچه خوارزم تا خراسان و کابل و سند از طرفی، و در مغرب تا باختر سرزمین کومش (قومس) و حدود ری، از طرف دیگر نشان میدهد.

بنابر برخی از عقاید حرکت آریائیان از مشرق بمغرب تا نواحی مرکزی آذربایجان ادامه یافت. در سال ۸۳۶ پیش از میلاد که شلم نسر دوم با آریائیان در نجد ایران می‌جنگید، در شمال سرزمینهای قبایل ماد قبایل دیگری بنام پارسوآ (بضبط آشوری) بسر می‌بردند. همین دسته اند که بعداً از دره‌های مغرب ایران بجنوب رفتند و در سرزمین پارس سکونت گزیدند. بنابر عقیده‌ی دو دسته قبایل ماد و پارس باهم از راه جبال قفقاز بایران روی آوردند و بعد از آنکه چندی باهم زیستند از یکدیگر جدا شدند.

۳۸ - شلم نسر دوم Shalmanassar II پادشاه آشور در ۸۳۶ ق. م. با قبایل «مادای» (Madai) و پارسوآ (Parsua) جنگید. در باره قبایل «مادای» تردیدی نیست که همان قبایل «ماد» هستند. اما قبایل «پارسوآ» را بعضی همان قوم «پارت» (در اصل پرئو Parthava) دانسته‌اند و بعضی دیگر آنانرا قبایل «پارس» میدانند و ظاهر کلمه صحت قول اخیر را تأیید می‌کند (در این باب رجوع شود به رساله مرحوم کریستن سن بنام: ملاحظاتی درباره قدیمترین عهد آیین زرتشتی که در مجموعه مزدآپرستی در ایران قدیم ترجمه کرده ام، ص ۲۷-۲۸. و نیز رجوع شود بتاریخ ایران باستان، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا، ج ۱ ص ۱۶۹. در این مأخذ اخیر سال لشکرکشی شلم نسر سال ۸۳۸ پیش از میلاد ثبت شده است.)

۳۹ - اوزمیه نام سریانی چیچست یعنی رضائیه کنونیست، یعنی شهر آب (شهری که بر کنار آبست). این اسم را اخیراً بلفظ اوزمیه میگفتند.

۴۰ - Tchaêchasta در پهلوی Tchêchast

۴۱ - در باب تاریخ یشتها رجوع شود به رساله «تحقیقات در باب کیش زرتشتی ایران باستانی» تألیف مرحوم آرتور کریستن سن که در مجموعه مزدآپرستی در ایران قدیم ترجمه کرده ام، مخصوصاً فهرستی را که در ص ۱۲۲ طبع شده میتوان در این باب مورد استفاده قرار داد.

۴۲ - کلمه کوی که در موارد مختلف از گائها و یشتها بان باز میخوریم همان

کلمه است که در زبان پهلوی به کی یا کی با یاء مجهول (Kē) و در زبان فارسی به کی مبدل شده و در تاریخ داستانی ایران عنوان دسته معینی از پادشاهان شده است که پادشاهی آنان از قباد شروع گردید. کلمه کوی در اوستا علاوه بر عنوان دسته خاصی از شاهان بنی مطلق شاه و امیر است و همچنین است در شاهنامه استاد ابوالقاسم فردوسی که در این هردو معنی بکار رفته است و مثلاً در ابیات ذیل کلمه «کی» برای فریدون است که البته از سلسله کیان نبود و در باره او تنها معنی «شاه» دارد:

ندانت خود آفریدون کجاست	سر اندر کشید و همی رفت راست
بیامد بدرگاه سالار نو	بدیدندش از دور برخاست غو
چو آن پوست برنیزه بردید کی	بنیکی یکی اختر افگند پی

در باره لفظ کی و معانی آن رجوع شود به حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا چاپ دوم ص ۴۹۱-۴۹۳.

۴۳ - در این باب دلیل متقن تاریخی در دست نداریم مگر آنکه با اشارات اوستایی و با اطلاعاتی که در حماسه ملی ایرانی می یابیم اکتفا کنیم. مثلاً حوزه فرمانروایی کاوس (کوی اوسن Kavi Usan یا کوی اوسن Kavi Usdhan در اوستا) قاعده بایست تا حدود دره سند کشیده باشد زیرا اسم او را در ریگ ودا بصورت اوسنس کوی Usanas Kāvya می بینیم (حماسه سرایی در ایران، دکتر صفا، چاپ دوم ص ۵۰۹) و از طرفی دیگر در باب همین کی از اوستا تا متون پهلوی و پارسی ملاحظه میکنیم که بر سرزمین دیوان مازندرانی تاخت. از اینگونه روایات این نظر بمیان می آید که باید قلمرو تاخت و تاز کویان از دره سند تا مازندران بوده و استبعادی ندارد که پیشرفت بسوی مازندران برای آنان از راه شمال خراسان و از طریق گرگان صورت گرفته باشد.

۴۴ - در باب زمان زرتشت اقوال گوناگون هست و محققان قدیم و جدید آنرا مصادف با حدود یازده قرن تا شش قرن پیش از میلاد دانسته اند. از میان اقوال پیشینیان قول خسانتوس لیدیایی Xanthos de Lydie قابل توجه است که در قرن پنجم قبل از میلاد میزیست و زمان زرتشت را ششصد سال پیش از لشکر کشی خشایارشا بیونان دانست، یعنی ۱۰۸۰ ق. م. در این باب مراجعه شود به مقاله زمان زرتشت از آقای پورداد، یسنا، ج ۱، ص ۷۵-۱۱۰ و به مزدا پرستی در ایران ترجمه از دو رساله کریستن سن بوسیله دکتر صفا، ص ۲۷-۳۰.

۴۵ - در باره اینکه چگونه اطلاعات پراکنده بی از تاریخ سلسله هخامنشی و برخی از شاهان آن سلسله بوسیله ایرانیان ادوار بعد از هخامنشی بتاریخ داستانی کیانیان راه یافته و با آن آمیخته است، برای بدست آوردن اطلاعات جامع رجوع کنید به: کیانیان

Les Kayanides تألیف Arthur Christensen ترجمه دکتر صفا، تهران ۱۳۳۶ ص ۱ بیعد؛
و به : حماسه سرایی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری . چاپ دوم
س ۴۸۴-۴۸۷ و ۵۳۷-۵۴۸

۴۶- Zarathushtra - Spitama

کلمه زرتشت را بصورت‌های مختلف معنی کرده‌اند. و چون هر یک از آن معانی زاده
دلایلی است، انتخاب یکی دون دیگری دشوار بنظر می‌آید. یکی از معانی که رایج‌ترست
«دارنده شتر زرد» است. این اسم در پهلوی زرتوشت Zaratusht و در پارسی زرتشت
(زردشت، زرتهشت، زراتشت...) است.

[برای اطلاع از بعضی نظرهای علما درباره معانی این اسم رجوع شود به :
C. de Harlez : Manuel de la langue de l'Avesta, Paris, 1882, p. 445
E. Blochet, Lexique des fragments de l'Avesta, Paris, 1900, p. 73

گاتها، ترجمه آقای ابراهیم پور داود، س ۲۲-۲۳؛ و جز آنها].
اما جزء دوم این اسم یعنی «سپی تم» بمعنی سبید نژاد (سبید تخمه) باید نام خاندان
زرتشت باشد بنحوی که در ایران اوستایی متداول بود.
۲۷- در باره مکان زرتشت یعنی محل ولادت یا محیط زندگانی و دعوت او،
همچنانکه در باره زمان حیاتش، بحث و اختلافست. رجوع شود به گاتها، آقای ابراهیم
پور داود س ۲۳-۲۶ و به:

C. de Harlez, Avesta, deuxième édition, Paris, 1881, Introduction, p.
XXIII- XXIV

باتوجه بدلایلی که از اوستا برمی‌آید باید محل ولادت و زندگی و ظهور و پیغامبری
زرتشت نواحی شرقی یا شمال شرقی ایران بوده باشد.

۴۸- در باب مبادی تاریخ داستانی و حماسه ملی ایران پیش ازین بتفصیل تمام در
کتاب حماسه سرایی در ایران، گفتار چهارم، بنیاد داستانهای ملی، از صفحه ۳۹۱ چاپ
دوم آن کتاب تا صفحه ۶۲۹ بحث کرده ام، خواهنده بآن کتاب رجوع کند.

۴۹- آرآن نام ولایتی بزرگ بود که مرکز آن گنجه (جنزه) و از شهرهای معروف
دیگرش بیلقان بوده است. این ناحیه در آنسوی رود ارس (= الرس = Arax) در قسمت
شمال غربی ماوراء ارس قرار داشته و از مشرق بنواحی شمال آذربایجان محدود می‌شده است
(معجم البلدان ذیل کلمه آرآن)

۵۰- نام شاهان ماد آنچنانکه هرودوت آورده چنین است: (دیوکس- فرا ارس-
کیا کسارس- آستیاگس). ولی این فهرست در نوشته کنزیاس مفصل‌تر و شامل ۱۰ پادشاه
است که مجموعاً ۳۵۰ سال سلطنت کرده‌اند و اگر این روایت را بپذیریم تاریخ پادشاهی

سلسله ماد درست از سال ۹۰۰ پیش از میلاد آغاز شد .

۵۱ - هخامنشیان خاندانی از قبیله بزرگ پارس هستند (قبیله پارس خود بنا بر قول هرودت بخش طایفه شهر نشین و ده نشین و چهار طایفه چادر نشین تقسیم میشدند) . جد اعلا ی این خاندان هخامنش نام داشت و از او سلسله پادشاهی پارس و انزان آغاز شد . کوروش از شاخه انزانی شاهان هخامنشی و داریوش از شاخه پرسی بوده است . کوروش بزرگ پسر کمبوجیه پسر کوروش پسر چارش پش بوده و از چالش پش دوم بنا بر شجره بی که نلدکه Nöldeke در تاریخ پرسی ترتیب داده است ، تا هخامنش پنج پادشاه دیگر سلطنت کرده بودند . رجوع شود به : ایران باستانی ، مرحوم مشیرالدوله پیرنیا چاپ اول ، ۱۳۰۶ ، ص ۸۰

۵۲ - اردشیر اول پادشاه هخامنشی را که با دو دختر خود « آتس سا » و « آمس تریس » ازدواج کرده بود ، مورخان یونانی ماکروخیتر Makroxeir و مورخان رومی لونگی مانوس Longimanus لقب داده اند . « در تواریخ اسلامی نیز بهمن پادشاه کیانی را کی اردشیر خوانده و لقب او را دراز دست (مجمل التواریخ والقصص ، چاپ تهران ص ۳۰) یاد راز انگل (ایضاً ص ۳۰) یعنی دراز انگشت نوشته اند . بیرونی گوید : اردشیر بهمن واسمه فی کتب اهل المغرب ارطخشست و لقبه طویل الیدین (رساله للبیرونی فی فهرست کتب محمد بن زکریا چاپ پاریس ، ۱۹۳۷ ، ص ۲۳ - ۲۴) و همین لقب را بصورت مذکور و بصورت طویل الباع در الفهرست (چاپ مصر ص ۳۴۴) و الآثار الباقیه ص ۱۱۱ و ۱۰۵) نوشته اند و نیز بیرونی (الآثار الباقیه ص ۱۱۱) مقروشر آورده که مسلماً صورت تغییر یافته ماکروخیتر یونانی است » (حماسه سرایی در ایران ، چاپ دوم ، ص ۵۳۹) .

۵۳ - شاهنشاهان هخامنشی ، آنانکه از کوروش بزرگ بعد شاهنشاهی کرده اند ، مجموعاً ۱۱ تن بوده اند و اگر از هخامنش آغاز کنیم ۱۸ تن و اگر چنانکه محققان معتقدند از پسر هخامنش یعنی « چارش پش » شروع کنیم ۱۷ تن بوده اند .

۵۴ - برای نمونه رجوع شود به فصل ۳۳ از کتاب بندهشن و به آغاز کتاب اردای ویرافنامگ که در آنجا اسکندر را باصفت « گجستک » (= ملعون) آورده ؛ و بحقیقه ۴۱۸ از کتاب مجمل التواریخ والقصص که لقب اسکندر را « ویران کره » (= ویرانکار ، مخرب) ذکر کرده است و بدین ابیات از فردوسی :

نگه کن که ضحاک بیداد گر	چه آور از آن تخت شاهی بسر
هم افراسیاب آن بداندیش مرد	کزو بددل شهریاران بدرد
سکندر که آمد برین روزگار	بگشت آنکه بددر جهان شهریار
برفتند وز ایشان بجز نام دشت	نماند و نیابند خرم بهشت



نخست اندر آیم زسلم بزرگ ز اسکندر آن کینه و رپر گرگ



هیونی ز کرمان پیامد دمان بنزدیک اسکندر بدگمان

۵۵ - درباره کیفیت آمیزش داستان اسکندر با داستان ذی القرنین (ابی کرب شمر بن یروش پادشاه یمن) و علل آنکه در اسکندرنامه‌های منظوم و منثور فارسی و اصل عربی آنها اورا بمراتب عالی حکمت و پیغامبری رسانیده اند، رجوع شود به حماسه سرایی در ایران س ۳۴۳ - ۳۵۳ و بمقاله داستان اسکندر که در مجله آموزش و پرورش نوشته ام .

۵۶ - پارتوا Parthava همانست که لغت Parthe در زبانهای اروپایی از آن ساخته شده و نیز همانست که ریشه کلمات پهلوا، پهل، پهلوان، پهلوی، پهلوانی شده است.

۵۷ - سلوکوس نیکاتور Séleucos Nicator، نیکاتور لقب او و بمعنی «فاتح» است. وی سردار مقدونی اسکندر و مؤسس سلسله سلوکی (Séleucide) است و ولادتش در حدود ۳۵۴ ق.م. و وفاتش در ۲۸۰ ق.م. بود. سلوکوس اندکی بعد از مرگ اسکندر حکومت بابل یافت (۳۲۰ ق.م.) و چون آنتی گون Antigone والی کیلیکیه اورا در ۳۱۵ ق.م. ازین مقام برکنار کرد، با بطلمیوس و چندتن دیگر از سرداران اسکندر همراه شد و بیاری آنان بسال ۳۱۲ ق.م. در غزه بر مخالفان فاتح گردید و باز حکومت بابل یافت و آنجا را مستقل ساخت و بعد از آن بر ولایت شوش و مادی و تمام ممالک بین فرات و سند مسلط گردید و در سال ۳۰۷ ق.م. عنوان سلطنت اختیار کرد و بعد از آن بین النهرین و ارمنستان و فریگیه و سوریه را فتح کرد و بدینوسیله سلسله سلوکی را بوجود آورد.

۵۸ - سلسله سلوکی نخست در بابل، و بعد در سلوکیه که نزدیک بغداد واقع بود، و بعد در انطاکیه مستقر بود. قسمتی از ایران در اوایل کار متعلق بهمین سلسله بود و بعضی نواحی هم مانند آذربایجان در دست امرای محلی ایرانی قرار داشت. از عهد آنتیوخوس دوم نواده سلوکوس دولت اشکانی در سرزمین خراسان بوجود آمد و بزودی کارش بالا گرفت و بجایی رسید که در عهد مهرداد اول (ششمین اشک) و فرهاد دوم (هفتمین اشک) بکلی ایران از حکومت سلوکیان منتزع گردید و بدین ترتیب دوران حکومت یونانیان در ایران چندان نیابید. آخرین پادشاه سلوکی که بر قسمتی از ایران غربی حکومت داشت آنتیوخوس ششم است که در سال ۱۲۹ قبل از میلاد مسیح بساط حکومتش بدست فرهاد دوم برچیده شد.

۵۹ - از آثار مهم پهلوی که اکنون باو آخر عهد اشکانیان نسبت داده میشود یکی کتاب ایاتکار زریران است و دیگری درخت آسوریگ و اخیراً ثابت شده است که این دو هر کتاب منظومست. در باره کتاب ایاتکار زریران رجوع شود به مقالات پیاپی

نگارنده در سال اول از مجله سخن و به : حماسه سرایی در ایران، چاپ دوم، ص ۱۲۱-۱۳۱
 ۶۰ - شاهنشاهی اشکانی هنگام سقوط و زوال هنوز از حیث سیاست خارجی ضعیف نبود.
 آخرین فتح اشکانیان در برابر رومیان در عهد اردوان در حدود سال ۲۱۸ میلادی رخ داد
 و چنانکه میدانیم شش سال بعد ازین واقعه سلسله اشکانی منقرض گردید .

۶۱ - ریشه اوستایی نام قباد کوات Kavâta است و همین اسم در زبان پهلوی
 کوات Kavât خوانده میشود . بنا براین در خط فارسی جدید باید آنرا قباد بقاف مفتوح
 ضبط کرد . تلفظ آن بضم اول یا نگاشتن آن به « غ » درست نیست .

۶۲ - آنوشروان نام فارسی شده آنوشک رُووان Anôshak-ruvân است یعنی
 جاوید روان که معمولاً در مورد ذکر خیر یادعا برای مردگان بکار میرود .

انوشک تشکیل میشود از « آ » حرف نفی ، « اوش Osh » یعنی مرگ ، و حرف
 نون که معمولاً در لهجات قدیم ایرانی میان دو حرف مصوت هنگام وصل آنها میآید (مثل
 آنیران بمعنی غیر ایران ، که بین حرف نفی آ و ایران نون ظاهر شده است) . هوش در
 زبان فارسی هم بمعنی مرگ و هم بمعنی جان و هم بمعنی قوه درک و فهم آمده است . در معنی اول :
 ورا هوش در زاولستان بود بدست یل پور دستان بود (فردوسی)

یعنی مرگ او (اسفندیار) در زابلستان است . در معنی دوم :

مهربیش پیل زبان هوش خویش نهاده برین گونه بردوش خویش (فردوسی)
 یعنی جان خویش - کلمه انوشک در پارسی به « آنوشه » تبدیل یافته است .

و اما ruvân ، اصل اوستایی آن « اوروَن » (Urwan) و پارسی آن « روان » است ،
 آنوشه روان ، آنوشروان ، آنوشیروان ، نوشیروان ، نوشین روان همه صورت‌هایی از
 ریشه آنوشک روان پهلوی در زبان پارسی دری است .

۶۳ - آ پرویز یعنی شکست ناخوردنی . این کلمه همواره بصورت لقبی برای خسرو
 دوم شاهنشاه ساسانی بکار رفته و معرب آن آ پرویز است . « آ » درین اسم بمعنی نفی دارد
 و در پارسی دری بر اثر عدم اطلاع از ریشه و معنی اسم و بگمان آنکه الف در اول اسم جزو
 آنست ، حذف کرده و پرویز گفته اند و این درست معنی عکس « آ پرویز » دارد .

۶۴ - در این باره رجوع شود به : دانشهای یونانی در شاهنشاهی ساسانی ، دکتر
 صفا . و به تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۶ ، ص ۱۰-۲۶ و تاریخ

ادبیات در ایران دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۳۸ ، ص ۹۴-۱۰۷

۶۵ - رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ سوم ص ۶۳ و

۲۳۰ - ۲۳۳ و ۲۵۲-۲۵۳ .

۶۶ - فرقه‌های اسلامی که ذهن ایرانیان بتامی یا بیعضی جهات در ایجاد آنها مؤثر
 بوده باشد بسیار و برای اطلاع از همه آنها رجوع بکتابی که در ملل و نحل نوشته اند ،

لازمست. برای نمونه اینها را ذکر میکنیم:

جهیه منسوب به جهم بن صفوان از موالی خراسان، فرقه های متعدد معتزله مانند کعبیه (منسوب به ابی القاسم کعبی بلخی)، بهشمیه (منسوب به ابوهاشم جبائی خوزستانی) و جز آنها؛ کرامیه منسوب به محمد بن کرام سیستانی، رزامیه، ابومسلمیه، راوندیه، مقنیه (میضه)، سپیدجامگان، بیض الثیاب، پیروان عطاء یا هاشم یا هاشم بن حکیم معروف به المقنن، قرامطه و اسمعیلیه و درزیه و بعضی دیگر از فرقه های شیعه امامیه و فرقه هایی از شیعه غالبه و همچنین بعضی از مذاهب فقهی اهل سنت مانند حنفیه، داودیه، طبریه و غیره و غیره ...

۶۷ - دسته بی که از راه ترجمه و نشر کتب در ذکر مفاخر گذشته ایرانیان کوشش میکردند معمولاً از فرقه شعوبیه اند که قائل بتفضیل عجم بر عرب بوده و در اثبات این نظر کتبی پدید میآوردند و یا ترجمه کتابهای ایرانیان می برداخته اند. ترجمه های متعددی که از خداینامه ها شده و نیز ترجمه های معروف ابن المقفع و دیگر مترجمان مشهور ایرانی همه نتیجه همین فکر بوده است، حتی تألیف شاهنامه و نظم آنها که در قرن چهارم رواج بسیار در ایران شرقی گرفته بود. از میان شاعرانی که بایان مفاخر نژادی ایرانیان را بیدار نگاه میداشته اند میتوان اسمعیل بن یسار و بشار بن برد (م. ۱۶۷) و ابونواس حسن بن هانی (۱۴۵-۱۹۹) و المتوکل ابواسحق ابراهیم بن ممثاذ اصفهانی و امثال آنان را نام برد.

۶۸ - درباره کیفیت مقاومت و نهضت ملی ایرانیان در برابر تازیان و راههای مختلف این نهضت رجوع کنید به: دکتر صفا، نهضت های ملی ایرانیان، مجله ارتش، سال ششم.
۶۹ - درباره ابومسلم خراسانی رجوع شود به مقاله نگارنده این اوراق بعنوان ابومسلم خراسانی، مجله ارتش سال هفتم.

۷۰ - درباره طاهر ذوالیمینین رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله ارتش سال نهم شماره ۱-۲

۷۱ - مجله ارتش سال هشتم: سپهبد فیروز، دکتر صفا.

۷۲ - رجوع شود به مقاله استانیس دکتر صفا، مجله ارتش سال هشتم.

۷۳ - رجوع شود به: نقابدار خراسان: دکتر صفا، مجله مهر شماره ۱۲ سال چهارم و شماره اول سال پنجم؛ المقنن: دکتر صفا، مجله ارتش سال هشتم.

۷۴ - بابک خرم دین، دکتر صفا، مجله ارتش شماره ۸ و ۹ و ۱۰ سال هشتم

۷۵ - مازیار سرقاوان: دکتر صفا، مجله ارتش شماره ۲-۷ سال نهم

۷۶ - پسر آذک: دکتر صفا، مجله مهر سال نهم، شماره ۸-۹

۷۷ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۱، چاپ سوم ص ۳۲-۳۹

۷۸ - ایضاً همان چاپ ص ۲۰۹ بیعد؛ تاریخ طبرستان، ابن اسفندیار، چاپ مرحوم

عباس اقبال، ج ۱ ص ۱۴۷ بیعد.

- ۷۹ - تاریخ طبرستان ، ج ۱ ، ص ۲۲۴ بیعد ، تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، چاپ سوم ص ۲۰۹ - ۲۱۰
- ۸۰ - یعقوب پسرلیث ، دکتر صفا ، مجله ارتش سال ششم .
- ۸۱ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ دوم ص ۱۶۵ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ سوم ص ۲۸۸
- ۸۲ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، دکتر صفا ، ج ۱ ، چاپ دوم ص ۱۶۹ - ۱۷۹ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ، چاپ ۳ ، ص ۲۸۹ - ۲۹۳ و ۳۴۴ - ۳۴۵ و ۳۴۸ - ۳۴۹
- ۸۳ - تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۴۶
- ۸۴ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ص ۱۷۹ - ۱۹۴ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۲۹۳ - ۲۹۹ و ۳۳۴
- ۸۵ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ص ۲۰۰ - ۲۰۲ ؛ تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، چاپ سوم ص ۳۰۰ - ۳۰۲ .
- ۸۶ - حواشی چهار مقاله عروضی ، چاپ مرحوم قزوینی ، لیدن ، ص ۲۰۲ - ۲۰۳
- ۸۷ - تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۳۳ - ۳۳۴
- ۸۸ - ایضاً همان چاپ ص ۳۳۴ ؛ الفهرست ابن الذهیب چاپ مصر ص ۳۹۴ ؛ و:
Aldo Meili, La Science arabe, Leide, p.108.
- ۸۹ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ، ص ۱۹۸ - ۲۰۰ ؛ معجم الادباء یا قوت چاپ مصر ج ۱۵ ص ۵ - ۵۲
- ۹۰ - تاریخ علوم عقلی ج ۱ چاپ ۲ ص ۲۰۶ - ۲۸۱ و جشن نامه ابن سینا تألیف نگارنده ج ۱ ؛ و تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ ۳ ص ۳۰۳ - ۳۱۸ و ۳۴۶ - ۳۴۷ و مآخذ متعددی که در این موارد نشان داده ام .
- ۹۱ - تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۳۷ - ۳۴۲ ؛ تاریخ علوم عقلی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ص ۲۸۱ - ۲۸۷ و مآخذی که در آن نشان داده شده است .
- ۹۲ - تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ، ج ۱ ، چاپ ۲ ص ۲۸۹ - ۲۹۰
- ۹۳ - شرح احوال و آثار رودکی ، آقای سعید نفیسی ، در ۳ مجلد ؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ، چاپ ۳ ص ۳۷۱ - ۳۸۹
- ۹۴ - ایضاً تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ چاپ ۳ ص ۴۰۸ - ۴۱۹
- ۹۵ - ایضاً ص ۴۵۸ - ۵۲۱
- ۹۶ - ایضاً ص ۶۱۸ - ۶۱۹
- ۹۷ - درباره همه این سلسله ها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ، چاپ سوم ص ۲۰۷ بیعد و ج ۲ ، چاپ اول ص ۳۸ - ۵۵

۹۸ - راجع به کیفیت نفوذ و تسلط قبایل زرد پوست اورال و آلتایی که در تاریخ ما به ترکان مشهورند رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، ج ۲، چاپ اول، ص ۵-۳۷ و ۶۸-۹۴

۹۹ - ایضاً تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۹۴ - ۱۳۵

۱۰۰ - برای در دست داشتن نمونه هایی از این سخنان رجوع کنید به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۱۲۴ - ۱۳۰ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۱۲ - ۱۱۷

۱۰۱ - برای اطلاع از همه این خاندانها رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران ج ۲ ص ۵۹ - ۶۷ و مآخذی که در آنجا نشان داده شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی